

زندان شب یلدا

چند این شب و خاموشی؟ وقت است که برخیزم

وین آتش خندان را با صبح برانگیزم
گر سوختنم باید افروختنم باید
ای عشق بزن در من کز شعله نپرهیزم
صد دشت شقایق چشم در خون دلم دارد
تا خود به کجا آخر با خاک در آمیزم
چون کوه نشستم من با تاب و تب پنهان
صد زلزله برخیزد آنگاه که برخیزم
برخیزم و بگشایم بند از دل پر آتش
وین سیل گدازان را از سینه فرو ریزم
چون گریه گلو گیرد از ابر فرو بارم
چون خشم رخ افزود در صاعقه آویزم
ای سایه! سحر خیزان دلواپس خورشیدند
زندان شب یلدا بگشایم و بگریزم



نمایه

نویسنده	موضوع	صفحه
جبهه ملی ایران	۱۶ آذر، روز دانشجو، روز نفی استبداد و استعمار	۳
علی یونسی و امیر حسین مرادی	پیام دانشجویان نخبه در بند	۴
نرگس محمدی	قدردانی نرگس محمدی از سوئد بابت برگزاری دادگاه حمید نوری	۵
عفو بین الملل	گزارشی ۱۲۰ صفحه‌ای عفو بین الملل از تجاوز عوامل امنیتی جمهوری اسلامی به معترضان	۶
ر خورشید	برای یک درد مشترک	۸
	خطابه نوبل نرگس محمدی: مردم ایران استبداد را ویران خواهند کرد؛ تردید نکنید!	۱۱
محمدعلی فروغی	ایران را چرا باید دوست داشت؟	۱۳
ناصر کاخساز	ساواک پرویز ثابتی	۱۶
	طفلك گرتا.	۱۸
ناخدا محمد فارسی	نقدی بر سخرانی فرمانده نیروی دریایی ارتش ایران؛	۲۰
س. فتحي	حاشیه‌ای بر خوانش چوب به دست‌های و رُزِیل اثر غلام‌حسین ساعدی	۲۲
دژک فیلیپسن برگردان: عرفان ثابتی	اقتصاد برای مردم	۲۳
تلخیص و گزارش از شهرزاد نوع‌دوست	چرا نظامیان کاسب کار می‌شوند؟	۲۹
	آقا کمال رقیب ایلان ماسک	۳۳
ادواردو گالانو ترجمه: اکبر معصوم‌بیگی	فوتبال در آفتاب و سایه	۳۷
سهیلابانو	متهل از تهران بیاد دایرکت...!	۳۸

جبهه ملی ایران هلد

هم وطنان آزادیخواه: نارنمای جبهه ملی ایران - هلند بر روزی شبکه اینترنت به دلیل مشکل فنی خارج از دسترس می باشد. از شما صمیمانه درخواست می کنیم ایران آزاد را در بین دوستان خود پخش نمایید. با سپاس فراوان

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

جبهه ملی ایران ۱۶ آذر، روز دانشجو،

روز نفی استبداد و

استعمار



مصطفی بزرگ نیا

مهدی شریعت رضوی

احمد قندچی

هر آنجا که زور و قلدری هست، مقاومت هم هست. هر کجا که ظلم و ستم هست، مبارزه حق طلبانه هم هست و هر جا استبداد و دیکتاتوری هست، جنبش آزادیخواهانه هم هست.

تبار آزادی خواهی و عدالت‌طلبی، تباری به بلندای تاریخ خون‌بار جهل و ستم است، تباری به بلندای تاریخ انسان. این مبارزه طولانی و خونین، هربار به زبان‌های گوناگون و هر روز در لباسی متفاوت ظاهر می‌شود، اما جنگ همواره یکسان است: تلاش برای برقراری دولتی ملی، استقرار حاکمیت قانون ذیل نظام جمهوری و به رسمیت شناختن حقوق بشر.

نام‌ها دگرگون می‌شوند، چهره‌ها می‌آیند و می‌روند. آنچه پابرجا مانده، سنت دیرینه انسان‌سوزی و خونخواریست که اتحاد نامقدس سلطنت‌طلبان تاجدار و دین‌گرایان عمامه بر سر را بر سر یک سفره می‌نشانند و هر بار ستاره‌ها را از آسمان به زیر خاک می‌کشاند.

روزی به دست ارتش مهاجم «خدا، شاه، میهن»، به نام‌های امنیت و تمدن بزرگ و برای حفاظت از دیکتاتوری شاه و روزی به دست سپاه مرگ و هدم، به پاسداری از سلطه قدیمی‌ترین و حقیرترین پسماندهای ایدئولوژی فَلَاکت و بردگی.

در این مبارزه خونین دانشجویان سهمی سترگ و سنگین دارند. ۱۶

یا «بازگشت به آغوش شاه» تعبیر و ختم می‌شود. اما ۱۶ آذر چیزی نیست جز یک لحظه. لحظه‌ای از تاریخ متداوم مبارزه با دیکتاتوری‌های دست‌نشانده شاه و ملا و چیزی نیست جز نقد توأمان زمین و آسمان، و سرانجام چیزی نیست جز سرنگونی و اسقاط هر آنچه که ساخته خود انسان است و اکنون بر گرده او سوار شده است؛ تا انسان، آن موجودیت شایسته احترام و آن فرجام خجسته تاریخ از زیر آوار هزاره‌ها شقاوت و وحشی‌گری سر برکشد. **راه نجات ما کسب آزادی و استقلال و جدا کردن دین از حکومت و استقرار حاکمیت ملی است.**

سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران
۱۶ آذر ماه ۱۴۰۲

آذر ۲۲ و ۱۸ تیر ۷۸ برای ما گلوگاه‌هایی تاریخی هستند؛ میعادگاه‌هایی که تمام نسل‌های این تبار دلیر پرور را بر سر یک عهد و پیمان گرد هم می‌آورند. عهد و پیمانی برای تدفین هر شکل و فرمی از ستم که تحت لوای مذهب‌سازی و فلسفه‌بازی، به تئوریزه و تزئین کردن ظلم و ستم می‌پردازد و رسالت دانشگاه نیز همین است: زدودن غبار ستم از چهره‌ی جامعه ستم‌دیده.

در راستای این سفسطه‌گریست که نیروهای واپسگرا تلاش میکنند آن را به چیزی ضد خود تبدیل کنند تا در نهایت راه برای مصادره آن به نفع شاه یا ملا باز شود. به این طریق است که «رهایی از ستم نفس گیر سلطنت» یا «رهایی از سلطه فراگیر و خفقان‌آور آخوند» بلافاصله به «اطاعت از ولایت»

پیام دانشجویان نخبه در بند

(علی یونسی و امیر حسین مرادی) از زندان اوین

به مناسبت روز دانشجو ۱۶ آذر ۱۴۰۲



گرفتند هستند. جنگی که ۴۵ سال است علیه مردم ایران در جریان است و به دست همه ما با رسیدن به آزادی پایان می‌یابد.

شب در تلاش بیهوده، خورشید پنهان می‌کند
انجم ولی آوازه خوان امید فردا می‌دهد
آتش بزن در قلب شب، گویی تویی کابوس شب
اهریمن تردید را از جان خود تبعید کن

امیر حسین مرادی و علی یونسی
آذر ۱۴۰۲

جنگ واقعی ما

۱۶ آذر ۱۴۰۲ در شرایطی فرا می‌رسد که جمهوری اسلامی از هراس قیامی دیگر قیامی که می‌تواند تا رسیدن به آزادی ادامه پیدا کند، از یک‌سو به اعدام و دستگیری گسترده اقدام کرده و از سوی دیگر به دنبال پراکندن گرد ناامیدی است تا شاید در این دوگانه ترس و یأس جامعه چند روزی بیشتر زنده بماند. تلاشی تکراری که نه در ۷۸ نه در ۸۸ و نه در ۹۶ و ۹۸ نتوانست مانع قیام بعدی باشد و این بار نیز گریزی از قیام آتی نیست، قیامی که به‌زودی فرا می‌رسد.

دانشجویان سال گذشته نشان دادند که بخش مهمی از قیام و تحولات پس از آن هستند. امروز نیز به‌عنوان یک قشر جوان و آگاه می‌توانند پایان بخش تردیدها باشند. تردیدهایی مثل اینا برن کی بیاد که بی‌پایه و بنیاد است. زیرا اصلاً بنا نیست که کسی بیاید و بناست که حکومت دیکتاتوری در هر شکل آن، چه شاه چه شیخ یکبار برای همیشه پایان یابد و یک جمهوری واقعی و جمهوری دموکراتیک جایگزین آن شود. همین پتانسیل و نقش تاثیرگذار دانشجویان است که مایه هراس حکومت شده و تیغ سرکوب را علیه دانشجویان و اساتید تیزتر کرده است.

اما دانشجویان نشان دادند که در این جنگ که جنگ واقعی ماست تسلیم نمی‌شوند. جنگی که قربانیانش آرمیتا و مهسا و همه کسانی که اعدام شدند و یا هدف گلوله فرار

قدردانی نرگس محمدی از سوئد بابت

برگزاری دادگاه حمید نوری

نرگس محمدی "برنده جایزه نوبل صلح سال ۲۰۲۳" در نامه‌ای به نخست وزیر سوئد برگزاری دادگاه حمید نوری در این کشور را «یکی از بزرگترین نمادهای عدالت برای ایران» دانست. او همچنین به نقش ابراهیم رئیسی در اعدام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ نیز اشاره کرد.



و ضرورتا باید با تلاش برای نهادینه کردن و تضمین "حقوق بشر" و استقرار و قدرت‌یابی "جامعه مدنی" به عنوان بن‌مایه "دموکراسی" همراه باشد.

این امر آسان نیست، اما قطعی است.

وظیفه من رساندن صدای مردم معترض و به پا خواسته ایران به سراسر جهان و تداوم مبارزه و مقاومت است و به آن عمل خواهم کرد و از پای نخواهم نشست.

با گرمترین محبت‌ها و اشتیاق فراوان برای استقبال از شما در ایران آزاد

نرگس محمدی
آذر ۱۴۰۲

گرچه یکی از مهره‌های "هیات مرگ" دهه شصت شمسی، ابراهیم رئیسی در مسند ریاست‌جمهوری نشسته است، اما دادگاه حمید نوری پیامی روشن به مستبدان حکومت دینی در ایران و سراسر جهان دارد، که صدای "عدالت" را برای همیشه نمی‌توان خاموش کرد و زمان ایستادن برای "حقوق بشر" فرا رسیده است و این "امید" بشریت است.

بسیار مفتخرم که جایزه معتبر جهانی "نوبل صلح" را دریافت کرده‌ام. این جایزه، مسئولیتی بزرگ در راه تحقق "حقوق بشر" و "صلح" بر دوش من گذاشته است.

امیدوارم در کنار مردم آگاه، مقاوم و سرفراز ایران و دوشادوش مبارزان سیاسی - اجتماعی و فعالان مدنی که سالهای سخت و پرهزینه را پشت‌سر می‌گذارند، شاهد تحقق دموکراسی، آزادی و برابری و احقاق حقوق زنان در سرزمین ایران باشیم.

لازمه تحقق دموکراسی، پایان دادن به رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی است

جناب نخست وزیر

کشور سوئد یکی از الگوهای دموکراسی، آزادی، جامعه مدنی قدرتمند، دولت پاسخگو و تلاشگر برای تامین رفاه مردم و رشد و توسعه کشورشان است و من عمیقاً خرسندم که کیانا و علی این نامه را به شما نخست‌وزیر محترم این سرزمین تقدیم می‌کنند.

کشور شما در این سالها میزبان یکی از بزرگترین نمادهای "عدالت" برای ایران بود. برگزاری دادگاه حمید نوری به عنوان یکی از جنایتکاران دوران سیاه دهه شصت شمسی، در کشور سوئد، شعله امید را در دل‌های عدالت‌خواهان برافروخت که گرچه هنوز سایه سنگین "حکومت دینی استبدادی" بر سر مردم مبارز و مقاوم ایران تداوم دارد و حکومت، خانه "عدالت" را ویران کرده و آنرا به تمامی به مسلخ حفظ قدرت نامشروع خود کشانده، اما نماد "عدالت" در سرزمین و آشیانی دیگر سر برآورده است.

گزارشی ۱۲۰ صفحه‌ای عفو بین‌الملل از تجاوز عوامل

امنیتی جمهوری اسلامی به معترضان

AMNESTY
INTERNATIONAL



عفو بین‌الملل
بیانیه مطبوعاتی

۱۵ آذر ۱۴۰۲ - ۶ دسامبر ۲۰۲۳

عفو بین‌الملل در گزارش جدیدی که امروز منتشر شد، اعلام کرد نیروهای امنیتی در ایران از تجاوز جنسی و سایر اشکال خشونت جنسی، معادل شکنجه و سایر رفتارهای بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز، برای ارباب و مجازات معترضان صلح‌جو در جریان خیزش سال ۱۴۰۱ «زن، زندگی، آزادی» استفاده کردند.

گزارش ۱۵۵ صفحه‌ای «**به من وحشیانه تجاوز کردند: خشونت جنسی، سلاحی در دست جمهوری اسلامی ایران برای سرکوب خیزش «زن، زندگی، آزادی»**»، روایات دردناک ۴۵ نفر از معترضان آسیب‌دیده، شامل ۲۶ مرد، ۱۲ زن و ۷ کودک، را که در پی بازداشت خودسرانه آن‌ها به دلیل به چالش کشیدن دهه‌ها ظلم و تبعیض جنسیتی نهادینه‌شده، مورد تجاوز جنسی از سوی یک مامور یا گروهی از ماموران و/یا سایر اشکال خشونت جنسی قرار گرفته‌اند، به تفصیل مستندسازی کرده است. تا به امروز، مقامات جمهوری اسلامی، هیچ مقامی را به خاطر مصادیق تجاوز جنسی و سایر اشکال خشونت جنسی مستندسازی شده در این گزارش، تحت تعقیب قضایی یا محاکمه قرار نداده‌اند.

اینیس کالامار، دبیرکل عفو بین‌الملل، می‌گوید: «تحقیقات ما نشان می‌دهد چگونه ماموران اطلاعاتی و امنیتی در ایران از تجاوز جنسی و سایر اشکال خشونت جنسی برای شکنجه، مجازات و وارد کردن آسیب‌های جسمی و روانی پایدار به معترضان، از جمله کودکان با تنها ۱۲ سال سن استفاده کرده‌اند. شهادت‌های هولناکی که جمع‌آوری کردیم به الگوی گسترده‌تری از کاربرد خشونت جنسی به‌عنوان یک سلاح کلیدی در زرادخانه سلاح‌های مقامات جمهوری اسلامی برای پایان دادن به اعتراضات و سرکوب مخالفان برای حفظ قدرت به

استان‌های ایران، همراه با گزارش‌های آسیب‌دیدگان و سایر بازداشت‌شدگان سابق درباره موارد دیگر تجاوز جنسی و سایر اشکال خشونت جنسی علیه ده‌ها تن از معترضان بازداشت شده، نشان می‌دهد که موارد مستندسازی شده، بخشی از یک الگوی گسترده‌تر هستند.

عفو بین‌الملل یافته‌های خود را ۳ آذر سال جاری با مقامات جمهوری اسلامی ایران در میان گذاشت اما تاکنون هیچ پاسخی دریافت نکرده است.

«مگر هدف‌تان از آزادی همین نیست؟»

۱۶ نفر از ۴۵ معترض آسیب‌دیده‌ای که پرونده آن‌ها در این گزارش مستندسازی شده است مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند. این‌ها شامل ۶ زن، ۷ مرد، یک کودک دختر ۱۴ ساله و دو کودک پسر ۱۶ و ۱۷ ساله هستند. به ۶ نفر از آن‌ها (۴ زن و ۲ مرد)، ماموران مرد به صورت گروهی تجاوز کرده‌اند.

ماموران حکومتی، به زنان و کودکان دختر به صورت واژینال، مقعدی و دهانی تجاوز کرده‌اند، در حالی‌که به مردان و کودکان پسر به صورت مقعدی تجاوز شده است. آسیب‌دیدگان با باتوم‌های چوبی و فلزی، بطری‌های شیشه‌ای، شلنگ و/یا اندام‌های جنسی و انگشتان ماموران مرد، مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. تجاوز جنسی در بازداشتگاه‌ها، ون‌های نیروی انتظامی و امنیتی و همچنین مدارس یا ساختمان‌های مسکونی که به صورت غیرقانونی به عنوان محل بازداشت، تغییر کاربری داده شده بودند، رخ داده است.

هر قیمتی، اشاره دارد. دادستان‌ها و قضات در ایران نه تنها با نادیده گرفتن یا سرپوش گذاشتن بر شکایات تجاوز جنسی آسیب‌دیدگان، شریک جرم بودند، بلکه از «اعترافات آلوده به شکنجه» برای طرح اتهامات ساختگی علیه آن‌ها و محکوم کردن‌شان به زندان یا اعدام هم استفاده کردند. آسیب‌دیدگان از دسترسی به التیام و مرجع دادخواهی محروم مانده‌اند و تنها زخم‌های متعدد جسمی و روانی، عمیق‌تر و ریشه‌دارتر شده، صداها خفه شده‌اند و مصونیت از مجازات نهادینه شده است.»

این گزارش فاش می‌کند که مرتکبان تجاوز جنسی و سایر اشکال خشونت جنسی، ماموران سپاه پاسداران، نیروی شبه‌نظامی بسیج، وزارت اطلاعات و همچنین شاخه‌های مختلف نیروی انتظامی از جمله پلیس امنیت عمومی، پلیس آگاهی و یگان ویژه نیروی انتظامی بوده‌اند. آسیب‌دیدگان هم شامل زنان و کودکان دختری بودند که با جسارت روسری‌های خود را از سر برداشته بودند و همچنین مردان و کودکان پسری که به خیابان‌ها آمدند تا خشم خود را نسبت به دهه‌ها تبعیض مبتنی بر جنسیت و ظلم و ستم ابراز کنند.

برآورد میزان گسترده‌گی خشونت جنسی در جریان سرکوب خیزش «زن، زندگی، آزادی»، دشوار است، زیرا تابوهای اجتماعی پیرامون آن و ترس از انتقام‌جویی حکومت در صورت اطلاع‌رسانی، معمولاً منجر به گزارش‌دهی کمتر این موارد می‌شود. با این وجود، مستندات دقیق عفو بین‌الملل از پرونده ۴۵ معترض آسیب‌دیده در بیش از نیمی از

فرزاد، که در یک ون متعلق به نیروهای یگان ویژه پلیس مورد تجاوز گروهی قرار گرفت به عفو بین‌الملل گفت:

«ماموران لباس شخصی ما را مجبور کردند رو به دیوارهای داخلی خودرو بایستیم و به پاهایمان شوکر برقی زدند ... با ضرب‌وشتم من را شکنجه کردند که منجر به شکستن بینی و دندان‌هایم شد ... آنها شلوارم را پائین کشیدند و به من تجاوز کردند ... خیلی زیاد بالا آوردم و از مقدم خونریزی داشتم.»

مریم که در بازداشتگاه سپاه پاسداران مورد تجاوز گروهی قرار گرفت، روایت کرد که متجاوزان به او گفته‌اند: «شما همه معتاد آلت مرد هستید، ما هم به شما حال دادیم، مگر هدف‌تان از آزادی همین نیست؟»

عفو بین‌الملل همچنین پرونده‌های ۲۹ معترض آسیب‌دیده را که در معرض سایر اشکال خشونت جنسی غیر از تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند، مستندسازی کرده است. این موارد به طور معمول شامل در مشت گرفتن، دست زدن، ضرب‌وشتم و مشت و لگد زدن به سینه، اندام تناسلی و باسن آسیب‌دیدگان از سوی ماموران حکومتی؛ برهنه کردن آنها گاهی اوقات در مقابل دوربین‌های فیلمبرداری؛ دادن شوک الکتریکی و/یا وارد کردن سوزن به آلت تناسلی مردان و/یا یخ گذاشتن روی بیضه مردان؛ کوتاه کردن اجباری موهای زنان و/یا کشیدن خشونت‌آمیز آنها از موهایشان و تهدید تجاوز جنسی به آسیب‌دیدگان و یا بستگان آنها است. تجاوز جنسی و سایر اشکال خشونت جنسی، اغلب با اشکال دیگر شکنجه و رفتارهای بیرحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز، از جمله ضرب‌وشتم، شلاق زدن، وارد کردن شوک الکتریکی، تجویز قرص‌ها یا تزریقات ناشناس، محرومیت از غذا و آب، و شرایط ظالمانه و غیرانسانی بازداشت همراه بود. نیروهای امنیتی همچنین به طور معمول از ارائه مراقبت‌های پزشکی و درمانی به آسیب‌دیدگان، از جمله برای درمان جراحات ناشی از تجاوز جنسی، خودداری می‌کردند.

نبود مجرای برای عدالت در داخل کشور

اکثریت قریب به اتفاق آسیب‌دیدگان به عفو بین‌الملل گفته‌اند که پس از آزادی، طرح شکایت نکرده‌اند، زیرا از آسیب بیشتر می‌ترسند و معتقدند که قوه قضائیه نه برای جبران خسات که

ابزاری برای سرکوب است.

۶ نفر از آسیب‌دیدگان، هنگامی که هنوز در بازداشت به سر می‌بردند و برای بازپرسی یا تفهیم اتهام نزد مقامات دادستانی برده شدند آثار شکنجه خود را به آنها نشان داده‌اند یا از بدرفتاری آنها شکایت کردند، اما نادیده گرفته شدند.

۳ آسیب‌دیده پس از آزادی، شکایات رسمی خود را مطرح کردند، اما پس از تهدیدهای مکرر نیروهای امنیتی به ربودن یا کشتن آنها، یا ماه‌ها بی‌عملی مقامات دادستانی، شکایات‌شان را پس گرفتند یا از پیگیری‌شان دست کشیدند. یک مقام عالی‌رتبه به یکی از آسیب‌دیدگان گفت که «او بازرسی بدنی را با خشونت جنسی اشتباه گرفته است.»

عفو بین‌الملل همچنین یک سند رسمی فاش شده به تاریخ ۲۱ مهر ۱۴۰۱ را که یک رسانه خارج از ایران در بهمن ۱۴۰۱ منتشر کرد، بررسی کرده است. این سند نشان می‌دهد مقامات شکایات تجاوز جنسی دو زن جوان علیه دو مامور سپاه پاسداران را در جریان سرکوب اعتراضات پنهان کرده‌اند. معاون دادستان تهران در این سند توصیه کرده است که این پرونده در طبقه‌بندی «به کلی سری» قرار گیرد و پرونده «با مرور زمان» مختوم گردد.

سرشار از رنج و آسیب و با این حال جویای عدالت

زنان، مردان و کودکان آسیب‌دیده به عفو بین‌الملل گفتند که زندگی‌شان همچنان تحت تاثیر آسیب‌های عمیق جسمی و روانی ناشی از تجاوز جنسی و سایر اشکال خشونت جنسی است.

مادر یک پسر دانش‌آموز که در بازداشتگاه مورد تجاوز جنسی قرار گرفت به عفو بین‌الملل گفت که پسرش در بازداشتگاه و زندان دو بار اقدام به خودکشی کرده است.

یک زن معترض، سحر که ماموران امنیتی او را در زمان بازداشت برهنه کرده، به سینه‌ها و اندام‌های جنسی‌اش دست زده و در حال مسخره کردن، او را به تجاوز تهدید کردند، درباره تاثیرات آسیب‌زای خشونت جنسی از سوی نیروهای امنیتی به عفو بین‌الملل گفت:

«من قبلاً در زندگی‌ام یک آدم مبارز بودم، حتی زمانی که جمهوری اسلامی تلاش کرد من را در هم

بکوبد، ادامه دادم، با این حال، اخیراً زیاد به خودکشی فکر می‌کنم ... مثل کسی هستم که تمام روز منتظر شب هستم تا بتوانم بخوابم.»

زهرا، معترضی که مامور پلیس یگان ویژه به او تجاوز کرد، از عوارض بلندمدت روانی این واقعه به عفو بین‌الملل گفت:

«فکر نمی‌کنم هرگز دوباره همان آدم قبلی شوم، هیچ چیزی پیدا نمی‌شود که من را به خودم بازگرداند، روحم را به من بازگرداند ... امیدوارم شهادت من، منجر به عدالت شود، و البته نه فقط برای من.»

انجیس کالامار می‌گوید: «بدون اراده سیاسی و اصلاحات اساسی در قانون اساسی و ساختار قانونی، موانع ساختاری همچنان گریبانگیر نظام قضایی آفت‌زده جمهوری اسلامی ایران خواهد بود که بارها و بارها ناکارآمدی و عدم تمایل شرم‌آور خود را برای انجام تحقیقات موثر درباره جنایات بین‌المللی، نمایش داده است. در فقدان چشم‌اندازی برای عدالت در داخل کشور، جامعه جهانی وظیفه دارد در کنار آسیب‌دیدگان بایستد و دنبال اجرای عدالت باشد. جامعه جهانی باید از تمدید ماموریت هیات حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد در مورد ایران حمایت کند تا اطمینان حاصل شود که سازوکار مستقلى برای گردآوری، حفظ و تجزیه و تحلیل شواهد جنایات بین‌المللی و سایر موارد نقض فاحش حقوق بشر در ایران ادامه می‌یابد. ما همچنین از دولت‌ها می‌خواهیم که بر اساس اصل صلاحیت قضایی جهانی و با هدف صدور حکم‌های بازداشت بین‌المللی، تحقیقات کیفری را در کشورهای خود علیه افراد مظنون به ارتکاب جرم آغاز کنند.»

برای یک درد مشترک

حد تصور است و مرّوت و انسانیت، آرمانی است که اگر دست نجبانیم، به تاریخ خواهد پیوست. از روزی که پی‌پر دم تبعیض، در شاه‌رگ جامع‌مان جاری شده و آنچه به جایی نمی‌رسد،



چهار یا پنج ساله بودم که روزی متوجه شدم دیگر قرار نیست به این زودی‌ها خاله مهوش و خاله فریبا را ببینم؛ آنها قرار بود که به «زندانی» بروند و این، سرآغاز رویارویی من با تضادهایی بود که در دنیای ساده و

فریاد دادخواهی است. حالا اکثر همسالانم از ایران رفته‌اند و بقیه هم زیر یوغ خفقان و ترس، دلسرد شده‌اند و مایوس. می‌دانم که بیست سال، در قیاس با درد و رنجی که بهای آزادی و عدالت است، بس ناچیز است برای جا زدن و پا پس کشیدن. می‌دانم که این سرزمین نیازمند چیزی است و راهی از تارهای پوسیده‌ی تبعیض و ستم. ایران ما، این مادر رنجور و خسته‌ی هزاران زن دلیر و مرد دلاور، کاه‌های نوینی می‌خواهد تا بنیاد اهریمن تعصب و جهل و نفاق را برای همیشه از میان بردارند و بانگ یگانگی و آزادی بلند کنند.

از دل زندانی بزرگ‌تر چشمانم را می‌بندم؛ دست‌های خسته اما نیرومند خاله مهوش و خاله فریبا را در خاطر به گرمی و عشق می‌فشارم، و تمام رنج و غم نهفته در وجود و خشم و فریادهای فروخورده‌ام را به نیرویی بدل می‌کنم تا شعله‌ی عشق، امید و دادخواهی در قلبم روشن بماند.

هرچند جوهر عمرمان روزی تمام می‌شود اما نوای آزادی در امتداد قلب‌ها، و از نسلی به نسل دیگر طنین‌انداز خواهد شد و ایرانی آباد و آزاد، با نقش‌آفرینی همه‌ی زادگان این مرز و بوم، را نوید خواهد داد. این، همان افقی است که با تمام توان به سوی آن خواهیم تاخت.

مهاجرت «اجباری» اش، و در غیاب او، برای دومین بار و به خشونت‌آمیزترین حالت ممکن با هجوم و تفتیش خانه، پدرم را نیز بازداشت کردند.

مربع امن خانواده‌مان، حالا به چند بخش نامساوی تقسیم شده بود و من سردرگم و خشمگین از اینکه چرا نه فقط ما بلکه بسیاری از دیگر خانواده‌ها ناجوانمردانه چندپاره و از مسلم‌ترین حقوقشان محروم می‌شوند... حالا دیگر پرسش‌های بی‌پاسخ کودکانم، تبدیل شده بودند به واقعیت‌های انکارناپذیر حاکم بر زندگی‌ام به‌عنوان یک بهائی در ایران، و تلخی پذیرش این‌ها به‌عنوان حقایقی تغییرناپذیر، رفته‌رفته بر نگرانی و اندوهم می‌افزود. طولی نکشید که واقعیت، خیال‌های شورانگیزم درباره‌ی دانشگاه را بی‌رحمانه در چارچوب اتاقم به بند کشید.

من نیز مانند دیگر هموطنان بهائی‌ام از تحصیل محروم شدم. حالا باید می‌آموختم که چگونه از حسرت دانشگاه با تمام اجزا و ارکانش بگذرم و دورنمای خدمت به بشر را به انگیزه‌ای برای استقامت بدل کنم؛ حالا باید یاد می‌گرفتم که چطور طعم تلخ ظلم و تبعیض و «رد صلاحیت شدن»‌های پی در پی را به انگیزه‌ای برای گام نهادن در مسیر دادخواهی بدل کنم.

اکنون بیست سال از تقلای من در این مهلکه‌ی ظلم و جور می‌گذرد. یعنی از روزی که فهمیدم دنیای ما بی‌رحم‌تر از

کودکانم جایی نداشتند.

از همان روزها بود که رؤیای شیرین تبدیل جهان به جایی بهتر برای زیستن را در سر می‌پروراندم و فارغ از رخدادهای ناعادلانه‌ی روزگارمان، با تصور ساختن آینده‌ای مملو از عشق و صلح با مردمانی سرزنده و شاد، قدم در مسیر زندگی می‌گذاشتم.

علامت‌سؤال‌های پررنگ اما پیوسته بر خیال‌های پرشور و آرمانی‌ام سایه می‌انداختند. چرا من «نمی‌توانستم» در مدرسه‌های «نمونه» تحصیل کنم؟ چرا مادر و پدرم به‌رغم داشتن مدرک تحصیلی و دانش لازم، به رایگان کار می‌کردند و «نمی‌توانستند» محل کاری برای خود داشته باشند؟

چرا خواهر سخت‌کوش و درس‌خوانم می‌ترسید که «نگذارند» وارد دانشگاه شود؟

چرا ما هر لحظه نگران و مضطرب بودیم که مبادا «مأموران به خانه‌مان بیایند»؟

چرا «نمی‌گذاشتند» ترانه در کنار مادرش، خاله فریبا، حیاتی‌ترین لحظه‌های زندگی‌اش را سپری کند؟ چرا ما در چشم هم‌وطنانمان همیشه «آن دیگری» بودیم؟ و هزاران پرسش بی‌پاسخ دیگر، که البته، مخرج مشترکی برای ما و سایر هموطنان بهائی‌مان بود.

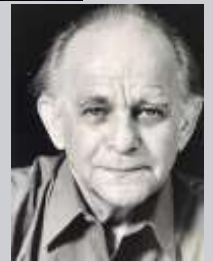
به‌تدریج من بزرگ‌تر شدم و سؤال‌ها نیز همراه با من ریشه دواندند لابه‌لای رؤیاهایم.

بحران‌های نوجوانی‌ام گره خوردند به اخراج شدن خواهرم از دانشگاه و

وای جنگل را بیابان میکنند...



تودگان غزه



از همان روزی که دست حضرت قابیل
گشت آلوده به خون حضرت هابیل
از همان روزی که فرزندان آدم
زهر تلخ دشمنی در خون شان جوشید
"آدمیت مرد
گرچه آدم زنده بود"

از همان روزی که یوسف را برادرها به چاه انداختند
از همان روزی که با شلاق و خون دیوار چین را ساختند
آدمیت مرده بود
بعد دنیا هی پر از آدم شد و این آسیاب
گشت و گشت
قرنها از مرگ آدم هم گذشت
ای دریغ
آدمیت برنگشت
قرن ما
روزگار مرگ انسانیت است
سینه دنیا ز خوبی ها تهی است
صحبت از آزادیگی باکی مروت ابلهی است
صحبت از موسی و عیسی و محمد نابجاست
قرن موسی چمبه هاست
روزگار مرگ انسانیت است

من که از پژمردن یک شاخه گل
از نگاه ساکت یک کودک بیمار
از فغان یک قناری در قفس
از غم یک مرد در زنجیر حتی قاتلی بر دار
اشک در چشمان و بغضم در گلوست
وندین ایام زهرم در پیاله زهر مارم در سبوست
مرگ او را از کجا باور کنم
صحبت از پژمردن یک برگ نیست
وای جنگل را بیابان میکنند
دست خون آلود را در پیش چشم خلق بنهان میکنند
هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا
آنچه این نامردان با جان انسان میکنند
صحبت از پژمردن یک برگ نیست
فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست
فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرست
فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست
در کویری سوت و کور
در میان مردمی با این مصیبت ها صبور
صحبت از مرگ محبت مرگ عشق
"گفتگو از مرگ انسانیت است"

خطابه نوبل نرگس محمدی: مردم ایران استبداد را ویران خواهند کرد؛ تردید نکنید!

«مردم ایران با استمرار، انسداد و استبداد را ویران خواهند کرد. تردید نکنید، این امر قطعی است.»



صندلی خالی نرگس محمدی در میان دو فرزندش - مراسم اعطای جایزه نوبل صلح در اسلو

جهان شاهد است که حکومت سرسختانه و بی‌رحمانه با سرکوب، کشتار، اعدام و زندان در مقابل خواسته‌ها و مطالبات مدنی مردم ایستاده است. دموکراسی مطالبه‌ی بنیادین جامعه ایران بوده و اکثریت قریب به اتفاق جامعه مدنی، خواهان تغییرات بنیادین و گذار به دموکراسی به‌عنوان مولفه نظام سیاسی آینده ایران هستند.»

«جمهوری اسلامی راه هرگونه تحرک سیاسی را در جامعه مسدود کرده و ساختارهای فرصت‌های سیاسی را محدود و حوزه‌های کنش‌های جمعی و فردی را سرکوب می‌کند. جمهوری اسلامی اساساً با پاسخگویی به مردم بیگانه است.»

«انتخابات و صندوق‌های رأی به دلیل رویکرد متجربانه، ساختار متصلب، قوانین غیردموکراتیک و رویه‌های غیرشفاف و متقلبانه، برای اکثریت مردم ایران موضوعیتی ندارد... جمهوری اسلامی تبعیض بر اساس دین، جنسیت و قومیت را به منظور فرودستی "دگرها" در دستور کار خود قرار می‌دهد.»

بخش‌هایی از متن خطابه نوبل نرگس محمدی را در ادامه می‌خوانید:

«من یک زن خاورمیانه‌ای‌ام. خاورمیانه‌ای که گرچه از سابقه تمدنی بسیار غنی برخوردار بوده، اما اکنون در میان جنگ، آتش، تروریسم و بنیادگرایی گرفتار شده است. من یک زن ایرانی‌ام. ایران تمدن ساز و پرافتخار که امروز تحت ظلم بی‌امان حکومت دینی، استبدادی و زن‌ستیز قرار دارد.»

«این واقعیت زندگی ماست. ما مبارزه را زندگی می‌کنیم و آگاهانه و داوطلبانه گام به راهی می‌گذاریم که شاید جان سالم به در نبریم. جمله‌ی آغازین جایزه صلح نوبل من، نام جنبش مردم ایران بود و نقطه‌ی اتکاء و مرکز ثقل تحلیل و راهبرد من نیز مردم و جامعه است.»

«مردم ایران برای تحقق دموکراسی، آزادی و برابری تلاش کرده‌اند. آنان برای تحقق این مطالبات همواره بر اعتراضات خشونت‌پرهیز و مقاومت مدنی تأکید کرده و از هر فرصتی برای ساختن جامعه‌ای سرشار از صلح، رفاه و توسعه بهره گرفته‌اند. اما

نرگس محمدی در «خطابه نوبل» خود که توسط فرزندانش قرائت شد، دریافت جایزه صلح نوبل را نه تنها دفاع از «یک زن زندانی مدافع حقوق بشر و دموکراسی‌خواه» که حمایت از «جنبش باشکوه زن، زندگی، آزادی» دانست.

در خطابه نرگس محمدی که روز یکشنبه ۱۹ آذر، در حضور خاندان پادشاهی نروژ خوانده شد، برنده جایزه نوبل صلح با خوشبینی به آینده جنبش آزادی‌خواهی در ایران می‌نویسد: «من یکی از میلیون‌ها زن سربلند و مقاوم ایرانی‌ام که برای رفع ستم، سرکوب، تبعیض و استبداد به پا خاسته‌اند.»

او که پیام خود را از «پشت دیوارهای بلند و سرد زندان» به اسلو فرستاده از «زنان بی‌نام و نشان» یاد کرد که «جسورانه مقاومت، و در واقع مقاومت را زندگی کرده‌اند.»



مراسم اعطای نوبل صلح به نرگس محمدی در غیاب وی و در حضور خاندان سلطنتی نروژ Fredrik Varfjell - AP

دموکراسی و حقوق بشر را به تأخیر اندازند. »

«من در کنار استاد و همکار عزیزم خانم شیرین عبادی دومین دریافت‌کننده مدال نوبل صلح از کشور سربلند ایرانم. ایران تمدنی کهن و پر افتخار دارد و همواره در تقلاي بالندگی و بهروزی بوده است. ما وارثان این تمدن و تقلايیم.»

«ما در تقلاي دموکراسی و حقوق بشريم و این از مردمانی سخت‌کوش و مقاوم که پیش‌تاز مشروط کردن قدرت دولت، آزادی‌خواهی و عدالت طلبی در منطقه بوده‌اند، امری غریب نیست.»

«عنصر پایدار و روزافزون مقاومت و مبارزه در ترکیب و بافت تاریخ، فرهنگ و باورهای مردم ایران، قدرتمند و تأثیرگذار بوده‌است.»

«جنبش "زن، زندگی، آزادی"، وارث و وامدار همه این سال‌های مقاومت با استراتژی‌های گوناگون است.»

«مردم ایران با استمرار، انسداد و استبداد را ویران خواهند کرد. تردید نکنید، این امر قطعی است.»

نرگس محمدی،
آذر ۱۴۰۲
اوین

بخشید. این جنبش ماهیتاً "تغییرمحور" و "زندگی بنیاد" است. »

«واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی در نازل‌ترین سطح مشروعیت و پایگاه اجتماعی مردمی و در موقعیت تعادل ناپایدار قرار دارد و ظهور هر عنصری به عنوان کاتالیزور، شکل نهایی سیاست‌های گذار از استبداد دینی را رقم خواهد زد.»

« اکنون زمان تقویت و حمایت گسترده جامعه مدنی بین‌المللی از جامعه مدنی ایران فرا رسیده و من تمام تلاش خود را در این خصوص به کار خواهم گرفت.»

«بی‌گمان مردم ایران به مبارزه ادامه خواهند داد، اما در دنیای کنونی، نقش دولت‌ها، سازمان‌های مدنی مستقل، نهادهای بین‌المللی و رسانه‌ها انکار ناپذیر است.»

«من عمیقاً از حمایت نهادهای حقوق بشری، همینطور سازمان‌های مدنی زنان، هنرمندان، انجمن جهانی قلم، نویسندگان، روشنفکران و رسانه‌های بین‌المللی برای حمایت‌های تأثیرگذارشان از جنبش "زن، زندگی، آزادی" سپاسگزارم... اما واقعیت این است که دولت‌ها و سازمان ملل آن‌چنان که ضروری و سزاوار می‌نمود، اهتمام جدی برای حمایت معطوف به پیروزی مردم ایران نداشته‌اند.»

«حقوق بشر در کشور ایران تحت فشار نیروهای قدرتمند سرکوبگر قرار دارد و دولت‌های غربی نمی‌بایست با اتخاذ راهبردهای سرگردان معطوف به استمرار حکومت جمهوری اسلامی،

«باید به صراحت اعلام کنم که قوه‌ی قضائیه جمهوری اسلامی، مظهر بی‌عدالتی و ظلم و عامل نقض حقوق بشر است. استقلال قوه‌ی قضائیه امری محال است، چرا که ریاست این قوه، منصوب مستقیم ولی فقیه و دادگاه‌های انقلاب، تحت سلطه‌ی نهادهای امنیتی و نظامی‌اند.»

«در عرصه‌ی فرهنگی، حکومت تلاش کرده تا با هزینه‌های گزاف، ماشین ایدئولوژی و سازمان‌های تبلیغاتی را سر پا نگه دارد و با سانسور، حذف کامل رسانه‌های مستقل، کنترل و سرکوب، فرهنگ واقعی جامعه را به مهمیز کشد. با این‌همه ماشین ایدئولوژی حکومت کارکرد خود را از دست داده و افکار عمومی مشروعیت حکومت را به چالش کشیده است.»

«فساد افسارگسیخته، ناکارآمدی و سوءمدیریت، اختلاس و غارت اموال و ذخایر عمومی، جامعه را دچار فقر و نابرابری کرده اما پاسخ رژیم در برابر معترضان همواره پرورنده سازی، دستگیری، زندان و گلوله بوده است.»

«در چنین شرایطی است که جنبش فراگیر "زن، زندگی، آزادی" در امتداد مبارزات تاریخی، با عاملیت زنان ایران، پس از کشته شدن مهسا - ژینا امینی شکل گرفت و با حمایت گسترده مردان و جوانان جامعه همراه شد.»

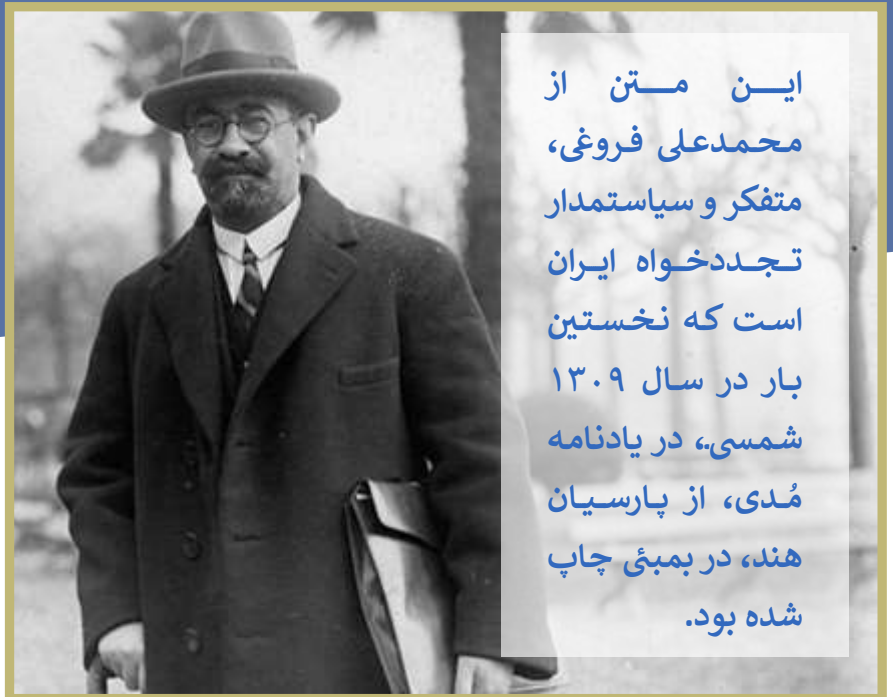
«جنبش "زن، زندگی، آزادی" با ایده‌ی سترگ و فراگیر گذار از استبداد دینی، فرایند تحقق دموکراسی، آزادی و برابری را در ایران شتاب داد و مطالبات تاریخی مردم ایران را وضوح و معنا

ایران را چرا باید دوست داشت؟

که بین آنها بوده، بلکه به سبب منزلتی که به واسطه‌ی قدر و قیمت واقعی در نظر یکدیگر حاصل نموده‌اند. به عقیده‌ی من به ویژه این نوع محبت است که به قول معروف بنای آن خالی از خلل است. امروز دانشمندان و صاحب‌نظران دنیا متفق‌اند بر این که همه‌ی موجودات و نوع بشر در طریق ترقی قدم می‌زنند و متوجه کمال و طالب وصول به آن می‌باشند و اگر یک وظیفه‌ی معنوی برای مردم، چه فردی و چه جمعی، قائل باشیم چنان‌که نمی‌توانیم قائل نباشیم، آن وظیفه این است که در وصول نوع بشر به مدارج عالی‌هی کمال شرکت و مدد نمایند.

هر قوم و جماعتی مانند هر فردی که این وظیفه را ادا کند عزیز و قابل احترام و محبت است و هرچه بهتر و پیش‌تر از عهده‌ی آن برآید گرامی‌تر است و علاقه به وجود و بقای او بیش‌تر باید داشت. و هر چه یک قوم در ادای این وظیفه کوتاهی کند البته عزتش کمتر و علاقه به وجود و بقای او ضعیف‌تر خواهد بود، مگر این که این کوتاهی تقصیر او نبوده و عوائق و موانع او را از کار باز داشته باشد و در آن صورت وظیفه‌ی هر کسی است که آن عوائق را حتی‌الامکان مرتفع سازد و عنصر بی‌ثمر را در مجمع انسانیت مثمر نماید.

غرض این که هر کسی عضو هیأت و جماعتی باشد که وظیفه‌ی انسانیت خود را چنان که بیان کردم ادا نموده است، حق دارد هیأت و جماعت خود را دوست بدارد و در عین این که البته نباید منکر وجود سایر اقوام و ملل باشد علاقه‌ی او نسبت به قوم و ملت خویش علاقه‌ی معقول و تحسین‌شده است. حال تصور می‌کنم هر کسی با احوال ایرانیان درست معرفت یابد تصدیق خواهد کرد که این قوم در وظیفه‌ی خود در عالم انسانیت کوتاهی نکرده بلکه نسبت به بسیاری از اقوام دیگر در راه وظیفه‌شناسی پیش قدم است و مداومتش در این راه نیز از اکثر ملل بیش‌تر بوده است.



این متن از محمدعلی فروغی، متفکر و سیاستمدار تجددخواه ایران است که نخستین بار در سال ۱۳۰۹ شمسی، در یادنامه مُدی، از پارسیان هند، در بمبئی چاپ شده بود.

بهره‌مندی‌هایی که از وطن و اینای وطن دریافت کرده نسبت به آنها در خود حق شناسی احساس می‌کند، چنان که فرزند نسبت به پدر و مادر مهر ورزد. این حب وطن پسندیده است بلکه هر فردی به آن مکلف باشد، مگر این‌که می‌توان متذکر شد که این وطن‌پرستی با همه‌ی نوع بشر منافات ندارد و انسان هم چنان که در درجه‌ی اول رهین منت پدر و مادر و در درجه‌ی دوم مدیون اینای وطن است، در درجه‌ی سوم ذمه‌اش مشغول همه‌ی نوع بشر می‌باشد و همه را باید دوست بدارد و خیر و سعادت همه را بخواهد که خیر و سعادت خود او و قوم او هم در آن است. به عبارت آخری، این قسم وطن‌پرستی جزو تعاون و همبستگی کل نوع بشر است.

از این گذشته یک منشاء و مأخذ دیگر نیز برای وطن‌پرستی هست که در نظر من از منشاء سابق‌الذکر هم محکم‌تر و معقول‌تر می‌باشد و آن وطن‌پرستی کسی است که وطن و اینای وطن خود را لایق مهر و قابل محبت می‌داند، از جهت قدر و منزلتی که در واقع دارند. مانند دوستی کسی نسبت به شخص دیگر نه از جهت خویش و قربت یا مهربانی و ملاطفتی

این ایام بسیاری از اصول و نوامیس که در نظر مردم همواره مسلم و مقدس بود، از مسلم بودن و قدس افتاده است یا لاقلاً مثل سابق محل اتفاق نیست. برای بعضی در آن باب تردید و تشکیک حاصل شده و جماعتی مخالف منکر آن گردیده‌اند. از جمله‌ی آن اصول، حب وطن و علاقه‌ی ملیت است که منکر آن شده و درصدداند به احساسات بین‌الملل تبدیل نمایند. در نظر من، علاقه ملیت با احساسات بین‌المللی و وطن‌پرستی و با حب نوع بشر منافات ندارد و به آسانی جمع می‌شود.

اگر مهر من نسبت به وطن تنها از آن سبب باشد که خود از آن مرز و بوم هستم و بخواهم این عنوان را وسیله‌ی مغایرت خویش و بیگانه قرار داده و از اختلاف و نفاق بین مردم برای خود استفاده کنم، این وطن‌پرستی نیست، خودپرستی است و مانند تعصب دینی آن جماعت از ارباب ادیان که اختلاف دین و مذهب و نفاق بین مردم را وسیله‌ی منافع و اعتبارات شخصی و فرقه‌ای قرار می‌دادند، مذموم است و باید مردود باشد.

ولیکن یک وطن‌پرستی بی‌غرضانه هم هست که هر فردی چون پرورده‌ی آب و خاکی است به واسطه‌ی نعمت‌ها و

هرچند برای ملت ایرانی به اقتضای طبیعت روزگار متاسفانه دوره‌های تنزل و انحطاط نیز پیش آمده که در آن دوره‌ها از ابزار استعداد و مایه‌ی خداداد ممنوع و محروم گردیده است ولیکن ظلمت آن ایام همه وقت عارضی و قهری و موقتی بوده و با این همه هیچ‌گاه تندباد حوادث که بر ایران و مردم آن هجوم آورده چراغ معرفت را در آن مملکت و آتش ذوق و شور را در دل ایرانیان به کلی خاموش ننموده و به قول خواجه حافظ شیرازی:

از آن به دیر مغنم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

قوم ایرانی هرگاه شوکت و سیادت داشته قدرت خود را برای استقرار امنیت و آسایش و رفاه مردم به کار برده، اقوام زیردست خویش را به ملامت و رأفت اداره کرده، مزاحم آداب و رسوم و زبان و خصوصیات قومیت آن‌ها نشده، هرگز به تخریب آبادی‌ها و قتل عام نفوس نپرداخته و با آن‌که از طرف دشمنان مکرر به بلیات زهب و حرق و قتل و چپاول گرفتار گردیده، هنگام قدرت درصدد تلافی برنیامده است.

کیش باستانی ما ویرانی و درندگی را مانند بیماری و تاریکی از آثار شیطان و اهریمن خوانده، ایجاد وسایل آبادی و روشنایی و تندرستی را مایه‌ی تقرب یزدان دانسته است. در همه‌ی دوره‌ی سه هزار ساله‌ی تاریخ ما از صاحبان شوکت، آن‌ها که ایرانی حقیقی بوده‌اند، نام خود را به عملیاتی مانند فجایع

آشوریان و بابلیان و چنگیزیان و تیموریان و امثال آن‌ها ننگین نموده‌اند. آزار و اذیت و قتل و غارت و ویرانی و تعصب جاهلانه در مملکت ایران کمتر وقتی از خود ایرانیان ناشی شده و اغلب کار خارجیان یا از تاثیر نفوذ ایشان بوده است.

ایرانیان مثل یونانیان و رومیان، زیردستان خود را بنده نساخته و زحمات زندگانی خویش را به دوش آن‌ها بار نکرده و بزرگان و سلاطین ایرانی هیچ وقت مانند رومیان برای تفنن و تفرج خاطر، اسیران را با یکدیگر

یا با شیر و ببر و پلنگ به جنگ نینداخته‌اند. دولت‌های ایرانی هرگز مانند اسپانیولی‌ها طرد و تبعید چند صد هزار مردم بی‌آزار را به جرم اختلاف دین و مذهب روا نداشته‌اند بلکه خارجیان را به مملکت خود دعوت نموده‌اند. رفتار سلاطین صفویه با ارامنه نمونه‌ای از این شیوه و طریقه است و دست یافتن کوروش شاهنشاه ایران بر بابل بشارت آزادی قوم یهود از اسارت هفتاد ساله بوده است.

هر یک از ادوار شوکت و سلطنت ایرانی را که بنگریم، می‌بینیم در آن



دوره آثار و خصایص انسانیت از علم و حکمت و شعر و ادب و زراعت و تجارت و صنعت و همه‌ی لوازم مدنیت رونق و رواج داشته است. ایرانی‌ها خود به آن امور اشتغال می‌ورزیدند و بیگانگان را هم در این راه تشویق و ترغیب و تقویت و حمایت می‌نمودند. داراها و اردشیرهای ما دانشمندان و حکمای یونان و غیره را به دربار خود دعوت می‌کردند و فلاسفه و علمایی که از وطن خود طرد و تبعید می‌گردیدند در نزد اکاسره به مهربانی پذیرفته شده و دارالعلم‌های ما به مطالعات و عملیات

علمی اشتغال می‌ورزیدند. متاسفانه دست جفاکاران آثار و نتایج زحمات اجداد ما را محو و خراب نموده و چون می‌خواهیم پی به چگونگی آن‌ها ببریم به وسایل غیرمستقیم باید متوسل شویم. اما آیا کلمات حکیمانه که از بزرگان و پادشاهان ما منقول است دلیل بر بزرگواری و بلند نظری آنان نیست؟ آیا اهتمامی که برای دست یافتن بر خزائن حکمت و معرفت مانند «کلپله و دمنه» و امثال آن داشتند نشانه‌ی دانش‌پروری ایشان نتواند بود؟ آیا آثار صنعتی که در خرابه‌های قصور آن‌ها دیده می‌شود دلالت تامه بر هنرپروری و ذوق فطری ایشان ندارد؟ بزرگ‌منشی و استعداد و دانشمندی ایرانیان چنان بوده که همه‌ی اقوام و مللی که با آن‌ها سر و کار داشته‌اند حتی دانشمندان ایشان از آن‌ها به خوبی یاد می‌کرده‌اند و همه وقت نام ایرانی در اذهان و خاطر مردم، شهامت و ملامت و ذوق و شور و طرافت و حکمت و عرفان را به یاد می‌آورده است. هرگاه به گفته‌های بزرگان دنیا از هر قوم و مملکت و هر دوره و زمان رجوع شود و از دوست و دشمن از یونانی و رومی و عرب و یهود و هنود گرفته تا اقوام عدیده‌ی اروپایی و از هرودوت و گزنفون و افلاطون تا ولتر و منتسکیو و ارنست رنان و مستشرقان گذشته و معاصر اگر در کلماتشان تتبع شود دفاتر چند می‌توان ترتیب داد از آنچه در حق ایرانیان گفته و به صراحت یا کنایه و مستقیم یا غیر مستقیم آنان را ستایش نموده‌اند.

از طرف دیگر، هرگاه سیادت از ایران سلب شده و غلبه‌ی اقوام خارجی ذوق سلیم و طبع رقیق ایرانی را محبوب کرده، عالم انسانیت در این قسمت دنیا که ما هستیم تنزل و انحطاط یافته است، ولیکن در آن مواقع نیز مایه و استعداد ایرانی تاثیر خود را بخشیده و اقوام وحشی و بی‌تربیت را که به زور کثرت جمعیت و یا بر حسب پیش آمده‌های خاص بر مملکت ایران چیره شده‌اند، در اندک زمانی بر حسب استعداد آنان بیش یا کم داخل در عالم تمدن و تربیت کرده است. رونق همه‌ی لوازم تمدن و تربیت در زمان خلفای عباسی که یکی از دوره‌های درخشان تاریخ عالم انسانیت به شمار می‌رود، بهترین شاهد این مدعاست. چه همه تصدیق دارند که جلوه‌ی خوشی که مسلمین در آن دوره در علم و حکمت و سیاست و صنعت و غیره‌ها کرده‌اند جزو اعظم آن به همت ایرانیان و از اثر وجود ایشان بوده است.

قریحه و استعداد ایرانیان در ابراز افکار عالی و بدیع و ایجاد آثار صنعتی ظریف و لطیف چنان سرشار و زاینده بوده که انسداد مجاری عادی از آن جلوگیری ننموده و خود مجاری برای ظهور و بروز احداث کرده است. اگر مایه‌ی طبیعی فکر خود را به صورت حکمت و فلسفه نمی‌توانسته است جلوه دهد، به عنوان دین و مذهب در آورد و اگر ممنوع بوده است که ذوق صنعتی خود را با نقاشی و مجسمه‌سازی ظاهر کند، به خوش‌نویسی و تذهیب و منبت‌کاری و سایر تزئینات و تزیینات

جلوه داده است.

نفوذ علمی و ادبی و صنعتی ایران در ممالک مجاوره از آفتاب روشن‌تر و با این که در این صد سال اخیر در برانداختن آن اهتمام به عمل آورده‌اند هنوز آثارش پدیدار است، چنان‌که می‌توان گفت از دیر زمان در آسیای غربی و مرکزی، ایرانی یگانه عامل تربیت و تمدن و ایران مرکز و کانون تابش انوار معرفت بوده است.

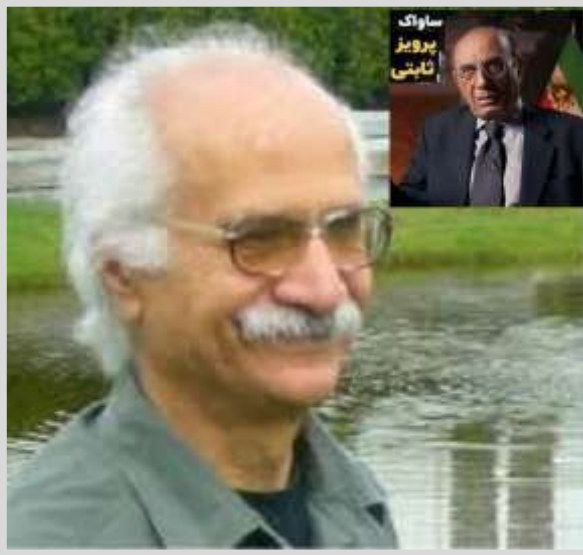
از این گذشته از ایرانیان هرگاه فردی یا جماعتی اوضاع وطن را مساعد احوال خود ندیده و به جبر یا به اختیار به ممالک دیگر مهاجرت کرده‌اند، همواره نام ایرانی را به آبرومندی حفظ نموده حامل علم و صنعت و عامل آبادی و ثروت بوده‌اند. چنان‌که می‌توان گفت در همه‌ی ممالک مجاور ایران، آثار تمدن و آبادی از نتایج وجود ایرانیان است. مردم ممالک وسیع‌ی هندوستان اگر انصاف دهند می‌توانند بهترین شاهد این مدعا باشند که تاثیرات ایرانیان اسلامی در آن مملکت آشکار است و قابل انکار نیست. مقام ایرانی‌های باستانی نیز در هندوستان حاجت به شرح و بیان ندارد که جماعت پارسیان که بازماندگان آن قوم شریف‌اند، امروز در آن سرزمین چه مقام ارجمند در همه‌ی رشته‌های خصایص انسانیت دارند و چگونه نام ایرانی را در میان اقوام و فرق و بی‌شمار آن دیار محترم نگاه داشته و مایه‌ی سرافرازی ما می‌باشند.

از ذکر این جملات مقصود در رجزخوانی نیست، بلکه غرض این است که به عقیده‌ی من ایرانی از آن

اقوام است که استعداد ادای وظایف انسانیت را دارد چنان‌که امروز هم با آن که تازه از یکی از دوره‌های تاریکی تاریخ ایران بیرون آمده‌ایم، آثار استعداد ایرانی ظاهر شد و می‌توان امیدوار بود که باز با کاروان ترقی نوع بشر هم قدم شود و در این موقع که به نظر می‌رسد که تمدن‌های مختلف شرق و غرب به یکدیگر برخورد کرده و با هم اختلاط و امتزاج یافته و یک یا چند تمدن تازه باید ایجاد گردد، ذوق و هوش و فکر ایرانی هم مثل ایام گذشته یک عنصر مفید و باقیمت واقع شود. پس ما ایرانی‌ها حق داریم که وطن‌پرست و ملت دوست باشیم چنان‌که خارجی‌ان نیز هر کسی درست به احوال این قوم برخورد تصدیق کرده است که وجودش در عالم انسانیت مفید بوده و هست و نسبت به ملت و مملکت ما اظهار مهر و ملاحظت نموده و ما قدر آن مهربانی‌ها را می‌شناسیم و منظور می‌داریم.

آخرین عقیده‌ای که می‌خواهم اظهار کنم این است که چون وطن‌پرستی و ملت دوستی البته لوازمی دارد که هر کسی باید به قدر قوه به آن قیام نماید، در نظر من نخستین لوازم آن این است که شخص در ادای آن وظایف انسانیت که موجب عزت و حرمت ملتش می‌شود کوتاهی ننماید و اگر استعدادش در انجام این وظیفه سرشار نباشد لااقل در تجلیل و تکریم کسانی که استعداد را داشته و به کار انداخته‌اند بکوشد.

ساواک پرویز ثابتی



بونوئل سخنی نابجا بر زبان رانده‌ام، بلکه خود را زیر تازیانه‌های همان بازجو یا شکنجه‌گری دیدم که

آنگونه که گلشیری در فتحنامه‌ی مغان به تصویر کشیده است، شلاق را چنان استادانه فرومی‌آورد که از زیر پوست و رآمده خون بیرون می‌زند. (مهارت‌ها از گذشتگان به آیندگان منتقل شد) و یاد پس‌رسی که در کمیته‌ی مشترک ضدخرابکاری به آپولو بسته بودندنش و پای عفونی شده‌ی او که بالاخره نیز در بیمارستان ناچار شدند قطع‌اش کنند، در خاطر من زنده شد. همچنان که یاد دوستم حسین که کلیه‌اش در نتیجه‌ی شوک الکتریکی آسیب دیده بود. یاد رضا که به آلت تناسلی‌اش الکتروود وصل کرده بودند. در حضور زنده یاد ملکوتیان بازجوها به عضوهای جنسی مادر رضائی‌ها چنگ می‌اندازند تا هر دو را آن‌ها را در برابر یکدیگر خرد و خوار کنند. پرویز حکمت‌جو را پس از ده‌سال تحمل حبس از قصر به کمیته‌ی مشترک بردند و چند روز بعد گفتند در سلول سخته کرده است. تهرانی، بازجوی ساواک، در تلویزیون شرح داد که منوچهری فرصه‌هایی را به او می‌دهد که به دو جوان زندانی بدهد. آن‌ها فرصه‌ها را می‌خورند بر زمین می‌افتند و می‌میرند. صلیب سرخ جهانی، که زیر فشار دموکرات‌های آمریکایی اجازه یافت از زندان‌ها دیدار کند، آثار بسیاری از شکنجه‌ها را دید و ثبت کرد، از جمله پاهای آتش و لاش شده‌ی انوشیروان لطفی و لاهوتی را. رسولی بازجو در طبقه‌ی بالای بند دو اوین مجاهدین را دستجمعی چنان آتش و لاش کرد که ما در پایین صدای فریادهای دلخراش آن‌ها را کاملاً می‌شنیدیم، او پس از آن به من گفت وقتی زندانی زیر تازیانه جیغ می‌کشد، من چنان لذت می‌برم که گویی چه‌چه‌ی گلپا را می‌شنوم. آیت الله ربانی شیرازی از

این روزها تلویزیون من وتو طی پنج قسمت مصاحبه‌ی مفصلی با پرویز ثابتی انجام داده است.

ناصر کاخساز یازده سال پیش، پس از مصاحبه‌ی صدای آمریکا با پرویز ثابتی مقاله‌ی زیبایی نوشت که در زیر میخوانید:

ناصر کاخساز: ۱۳۹۰/۱۲/۳ (20 فوریه 2012)

در حاشیه‌ی حضور رسانه‌ای پرویز ثابتی

آیا نابجاست که بگویم؟

در صحنه‌ای از فیلم «شبح آزادی»، اثر لوئی بونوئل، میزبانان از میهمانان خود بر سر میزی پذیرایی می‌کنند که گِرد آن، بجای صندلی، کاسه‌های توالت گذاشته شده است. حاضران در نهایت نزاکت سرپوش توالت‌ها را بالا می‌زنند، دامن‌ها را بالا و شلوارها را پایین می‌کشند و روی توالت می‌نشینند و به گفتگو در باره‌ی هنر و تئاتر و... مشغول می‌شوند و هنگامی که دختر کوچک میزبان می‌گوید من گرسنه هستم، مادرش به او تذکر می‌دهد که حرف زدن در باره‌ی غذا بر سر میز بی ادبی است، رفتاری نابجاست. بونوئل با این جابجایی، چپه شدن ارزش‌ها را به نقد می‌کشد. او موقعیتی چنان وارونه را به تصویر می‌کشد که قضای حاجت، در جمع و غذا خوردن در خلوت باید انجام شود. این موقعیت وارونه را آنجا که شکنجه دیده احساس بدھکاری، و شکنجه‌گر جرات طلبکاری دارد، نمی‌شناسیم؟ من نیز یکبار خود را بر جای آن دخترک، نشسته بر گِرد چنین میزی دیده‌ام که سخنی نابجا بر زبان رانده‌ام. گفته بودم که رژیم پیش از انقلاب با شکنجه‌ها و خشونت خود به انقلابی که به نفعی او انجامید کمک کرد. از آنسوی میز کسی گفت: مگر با چپ‌ها چه باید می‌کردند. نه تنها احساس کردم چونان دخترک فیلم

مراجع قم را در انفرادی قصر لخت و عور کردند و بدینسان در کوره‌ی احساسات او بسود انقلاب اسلامی دمیدند. علی مهدی زاده را پس از بازگشت از تبعید و ورود به زندان قصر، تنها به بهانه‌ی سلام نکردن به رئیس زندان از ما جدا کردند، به صلابه بستند و با سر و صورت ورم کرده، خرد و داغان و تحقیر شده به بند برگرداندند- رویدادی که در رادیکال شدن علی و کشته شدن‌اش بدست جمهوری اسلامی تاثیر قاطع داشت.

باز هم بگویم؟ یا نابجاست که بگویم؟ آدم موضوع شکنجه که می‌شود، دیگر آدم نیست «چیزی» است که باید از آن -بسته به مورد - «چیز» دیگری بسازند. غنی بلوریان در سال 50 شمسی به من گفت: ما را آنقدر زدند و زدند تا به دروغ پذیرفتیم که در کوه‌های کردستان پایگاه‌های موشکی نصب کرده‌ایم. حاج غفور را که سنگی به کالسکه‌ی دوگول پرتاب کرده بود، پس از پانزده سال حبس به ماده‌ی مذابی تبدیل کردند که به موتور انقلاب سوخت برساند.

وقتی که از آنسوی میز کسی گفت مگر با چپ‌ها چه باید می‌کردند، حس کردم یک بار دیگر مجبور شده‌ام زیر نام چپ استوار بمانم، گرچه دیری است چپ را فضای چندان گسترده‌ای برای آزاداندیشی نمی‌دانم. آنکس که به تقدم ذات معتقد است همواره -به قول حقوقدانان - گذشته را استصحاب می‌کند. برای او، چپ به حکم ماهیت‌اش چپ است. او با این ذات گرایشی، راه ورود به قلمرو دگرگون شونده‌ی وجود را می‌بندد. او این دگرگونی را نمی‌تواند یا نمی‌خواهد ببیند. گرایش او به ذات از این روست که ذات نیاز به دیده شدن ندارد.

امانوئل کانت می‌گوید هیچ دلیلی وجود ندارد که چمن سبز مستقل از تصویر آن در ذهن ما در واقعیت به همین صورت وجود داشته باشد. گفته‌ی کانت را می‌توان در این جمله‌ی اراسموس، متفکر مسیحی رنسانس ساده کرد: «واقعیت چیزها به عقیده‌ی ما بستگی دارد.» اما هردو فیلسوف برای این که شناخت شناسی ایجاد بحران نکند، به ضرورت تردید ناپذیر ایمان به اتیک و ارزش‌های عام همزیستی و بر تعدی ناپذیر بودن مطلق جسم انسانی تاکید کرده‌اند - تعدی ناپذیر بودن جسم انسانی مطلق است به این معنی که نمی‌توان با مقایسه‌ی شکنجه در دو نظام آن را نسبی کرد.

اما ما از نظر شناخت شناسی دچار بحران شدیم. چرا که بدون این اتیک واقعیت به شهادت دو حرف ی و ن آخر آن، یک مصدر جعلی است. یعنی واقعیت، غیر واقعی است. این بود که در واقعیتِ خشونت‌ی که به ما روا شد تردید بوجود آمد. تردیدی که ما خود در بوجود آمدن آن سهیم بودیم چرا که می‌خواستیم به پارانویای نفرت مطلق به حاکمیت دینی کمال ببخشیم. و با مرگ ایمان در همه‌ی ابعادش آنچه‌ان که کارلوس فونتنس می‌گوید: به قلمرو فراموشی که نخستین مرحله‌ی مرگ است، قدم گذاشتیم. هدف وارونه شدن ارزش‌ها، که بونوئل آن را به تصویر می‌کشد، نفی ایمان است و

هدف از نفی ایمان، فراموشی است. فراموش کردن تاریخ. فراموش کردن رنج‌های انسانی.

و بدینسان دگرباره موضوع خشونت شدیم و این بار با مشارکت خویش و بی هیچ غروری. پس به واقعیتی غیر واقعی تبدیل شدیم. به آسانی قربانی مقایسه‌ای شدیم که هدف آن داغ نگهداشتن تنور نفرت‌مان نسبت به نظام خشونت جدید بود.

هگل در مبنای فلسفه‌ی حقوق‌اش می‌نویسد: جسم، قلمرو آزادی (Dasein der Freiheit) و مصون از تعرض است. تعدی به جسم همان تعدی به آزادی است.

حضور رسانه‌ای دگرباره‌ی مقام امنیتی، که با همان اتوریتیه‌ی گذشته در برابر خبرنگار قرار گرفت، با تکیه به سقوط ایمان و واژگونگی ارزش‌ها صورت گرفت.

پرویز ثابتی در مصاحبه با صدای آمریکا ماهیتی تهی از وجود است- تغییر نیافته. نشانه‌ی وجود داشتن، دگرگونگی است، پذیرفتن تغییر است.

اما «سرشکنجه‌گر»، با صدای آمریکا همانگونه سخن می‌گوید که با تلویزیون شاهنشاهی در تهران سال 49 شمسی.

ژان پل سارتر می‌گوید: ماهیت- یعنی ذات- پس از «وجود» بوجود می‌آید. چون اگر ماهیت از پیش وجود داشته باشد، ضرورتی ندارد که انسان خود را تعریف کند. ما که در زیر شکنجه به

شینی تبدیل شده بودیم، با دگرگونه کردن ماهیت خود به قلمرو وجود وارد شدیم و به همین سبب در سکوت گسترده‌ی خود-به سود پاره‌ای از شکنجه‌گران- فرو رفتیم تا پاره‌ی دیگری از آنان را طعمه‌ی حریق خشونت خود بسازیم.


هگل اما در فلسفه‌ی حقوق‌اش می‌نویسد: تجاوز به جسم، یک کل غیرقابل تفکیک و نسبیست ناپذیر است. دو گونه تجاوز به جسم وجود ندارد همانطور که تفاوتی میان تجاوز به روح و به جسم وجود ندارد. شکنجه‌ی روحی با این نگاه حقوقی هگل شکنجه‌ی مضاعف است. چرا که تجاوز به جسم در ذات خود تجاوز به روح است. یعنی روحت را یکبار با تعدی به جسمات خرد و حقیر می‌کنند و بار دیگر با تعدی به روحت جسم ات را پژمرده و پریشان می‌کنند.

اکنون دیری است که شکنجه و خشونت نظام پیشین به واقعیتی رنگ باخته و غیرواقعی تبدیل شده است تا مطلق همه‌ی زشتی‌ها به حاکمیت دینی داده شود. پرویز ثابتی زیر هاله‌ی محافظی از ارزش‌های وارونه، که ما بوجود آوردیم، رو در روی جسم و جان آسیب دیده‌ی ما ایستاد تا واقعیت‌های مجعول ما را به ما بقبولاند و یک بار دیگر نیز نفی‌مان کند. ما او را در پست سابق‌اش ابقا کردیم.

ناصر کاخساز 20 فوریه 2012

از خاطرات رضا دقتی
در زندان شاه

یک صندلی آهنی که کلاهی تا گردن روی سر زندانی می‌آمد تا صدای او به بیرون نرود و گیره‌هایی داشت که آنهارا روی استخوان انگشت زندانی محکم می‌بستند و هرچه بیشتر محکم می‌شد باعث شکسته شدن استخوان می‌شد که درد زیادی داشت و هم‌زمان شوک برقی هم به زندانی وصل می‌کردند



طفلك گرتا

عدالت اقلیمی بر خاک و زمینی غصب شده ممکن نیست!



روزی که «گرتا» (Greta Thunberg)، دانش‌آموز کوچک‌اندام سوئدی، در ۱۵ سالگی «جمعه به مکتب نرفت» و به جای مکتب کن‌نام «جمعه‌ها برای آینده» دیری نپایید که کرور کرور نوجوانان و جوانان و سپس بزرگسالان به دنبال او به کوچه‌ها و خیابان‌ها و میدان‌ها ریختند و پرچم دفاع از اقلیم و زیست محیط جهان را برافراشتند... امروز، روزگار شوالیه کوچک آن روز، در تماشاخانه‌ی «سرزمین عجایب» سپری شده است. او که هم‌چون «سبزه‌قبایی» آزاد اجازه داشت با شمشیری چوبین به جنگ آسیاب‌های بادی برود و به عنوان سخن‌گوی منافع و قدرت بخش بزرگی از سرمایه‌ی «سبز» جهانی بر سر دست‌ها شود و حتی مجاز باشد در محراب «سازمان ملل» بر سر رهبران جهان با خشم فریاد بزند: «مردم در رنج‌اند. دارند می‌میرند. آسمان زیست رو به واژگونی است. ما داریم گروه گروه رو به فنا می‌رویم. و شما این‌جا نشسته‌اید و درباره‌ی

پول و افسانه‌ی عادلانه رشد لایزال اقتصادی حرف می‌زنید. هان! چگونه چنین گستاخید؟»، اینک به لعن و طعن همان‌هایی گرفتار آمده است که در پوست عروسک کوچکی که او بود می‌دمیدند.

چرا؟

چون «گرتا»ی خوش‌خیال بر زمین سخت «دموکراسی!» و «حقوق بشر!» فرود آمده است و دیگر از مردمی ناشناخته و جهانی موهوم حرف نمی‌زند. نمی‌گوید مردم دارند می‌میرند. می‌گوید: مردم فلسطین در

چشمیده است و هبوطش از آسمان پرجلال و جبروت «جامعه‌ی نمایش» به حسیض طرد و نفرین «جزامیان روی زمین» اجتناب‌ناپذیر شده است. طفلك «گرتا»

غزه دارند قتل‌عام می‌شوند. زن و مرد و پیر و جوان و کودک. نمی‌گوید آسمانی موهوم در حال واژگونی است، بلکه نام «میوه‌ی ممنوع» را بر زبان می‌آورد و از رنج مردم فلسطین می‌گوید. می‌گوید: «عدالت اقلیمی بر خاک و زمینی غصب شده ممکن نیست.»

گرتای بیچاره نمی‌دانست که عتاب و خطاب آن روز از منبر و محراب‌های «دموکراسی»، مثل پوشیدن «تی‌شرت» با عکس «چه‌گوارا»، نقش و بخشی از خود نمایش است. اما اینک او «میوه‌ی ممنوع» را

نقدی بر سخنرانی فرمانده نیروی دریایی ارتش ایران؛ ناوهواپیما بر آمریکایی را به زودی از منطقه بیرون می‌کنیم!



ناخدا محمد فارسی

برابر به گزارش خبرگزاری ایرنا، امیر دریادار «شهرام ایرانی» فرمانده نیروی دریایی ارتش در همایش ملی توسعه سواحل مکران که صبح روز دوشنبه ۲۰ آذر ۱۴۰۲ در دانشگاه امام صادق برگزار شد، می‌گوید «ناوهواپیما بر آمریکایی را به زودی از منطقه بیرون می‌کنیم (۱)».

دریادار ایرانی بعد از پروپاگنداهایی که برای خشنودی رهبر خامنه ای اظهار داشت، به نکات اقتصادی مهمی نیز اشاره داشت. وی می‌گوید سواحل مکران ایران هیچ توسعه‌ای نیافته، در حالی که در کشورهای همسایه، در شمال اقیانوس هند بندری در حال ساخت است که در سال ۲۰۲۵ مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت. وی می‌گوید اگر سواحل مکران فعال می‌شد، ایران می‌توانست در حوزه اقتصاد دریامحور پیشرفت‌های چشم‌گیری داشته باشد. وی افزوده بهترین بندر ایران در بندرعباس است که بهره برداری از آن بسیار محدود است. وی اضافه کرده است «ما امروز در حوزه شیلات، هیچ‌گونه استفاده‌ای از آب‌های انحصاری در اختیار خودمان نکرده‌ایم.» چرا ما نباید بهره ببریم و کشورهای دیگر بیایند و صیادی کنند؟ وی بدون اینکه از شخص و یا گروهی نام ببرد قراردادهای ننگین سپاه پاسداران با چین درباره صید دریایی را یادآور شده که با صید بی رویه باعث

وضعیت بسیار نامناسب و اسفبار برای صیادان سواحل خلیج فارس و دریای عمان گردید.

نقد خود را با این سؤال از دریادار ایرانی طرح می‌کنم: با چه تجهیزات و امکاناتی؟ و چگونه می‌خواهید ناوهواپیما بر آمریکایی را از منطقه بیرون کنید؟

فرماندهان پیشین نیروی دریایی ارتش ایران در سخنرانی‌های خود غالباً حقایق و امکانات موجود در نیروی دریایی را بیان داشته‌اند. اگر چه دریادار ایرانی در اکثر سخنان خود در باره بی‌کفایتی رژیم اسلامی در توسعه سواحل مکران سخن دارد. ولی از فرمانده نیروی دریایی ایران که به یقین به بی‌کفایتی و حیف و میل شدن سرمایه‌های ملی ایران توسط مافیای اقتصادی اشراف دارند، انتظار می‌رود از سخنان نا درست که تنها برای خشنودی رهبر خامنه ای زده می‌شود خودداری کند. چرا باید فرمانده نیروی دریایی مجبور باشد گفتمان نادرستی و یا بهتر دروغی با این وزن را بیان کند. دریادار ایرانی اعزام ناوگروه ۸۶ شامل ناو بندر مکران و ناوچه دنا بدور دنیا که مورد توجه رهبر خامنه ای بوده را یادآور شده و می‌گوید «با ناوگروه ۸۶ دنیا را دور زدیم ناوهواپیما بر آمریکایی را هم از منطقه بیرون خواهیم کرد.» ناوهواپیما بر آمریکایی ایزنهاور با رانش اتمی همراه با ناوگروه پشتیبانی از آن قادر خواهد بود از راه دور اکثر تأسیسات و تجهیزات نیروی دریایی ایران را ظرف مدت ۴۸ ساعت از آمادگی عملیاتی خارج کند. این نه دلیل عدم تجربه و کارایی پرسنل نیروی دریایی است، بلکه نیروی دریایی ایران با امکانات موجود قادر به روبرویی با ناوگروه ایزنهاور نخواهد بود. مقایسه ناوگروه ۸۶ با ناوگروه ناوهواپیما بر آمریکایی مثل معروف «فیل و فنجان» را تداعی می‌کند.

قبلاً پیرامون ناوگروه ۸۶ نیروی دریایی صحبت داشته‌ایم، و هشدار دادیم که بهتر آن که دریادار شهرام ایرانی مانند فرماندهان پیشین نیروی دریایی از جمله دریادار سیاری و خانزادی

شجاعانه اعلام می‌کرد که افسران و درجه داران نیروی دریایی با همین تجهیزات موجود قادر است در مقابل همسایگان ایران از تمامیت ارضی و استقلال کشور در آبهای منطقه خلیج فارس و دریای عمان دفاع کند. دریادار ایرانی آگاهانه برای خشنودی خامنه ای به اغراق گوئی و تملق پرداخته است و، اقدام وی تنها شرمساری برای دریادلان نیروی دریایی می‌باشد. رفتن یک کشتی تجاری که میتواند مواد غذایی یکسال یا بیشتر با خود حمل کند همراه با ناوچه دنا بدور دنیا اقدامی فوق العاده نیست که انرا چنین بزرگنمایی کند.

افزون براین، با مقایسه ناو دنا، با ناوشکن‌های کشورهای پیشرفته جهان، حکم یک ناوچه دارد. برای مثال ناوشکن انگلیسی دراگون، کلاس (D) تیپ ۴۵ بریتانیا با طول ۱۵۲٫۴ متر و وزن جابجایی ۸۷۰۰ تا ۹۴۰۰ تن است، در حالی که ناوشکن دنا دارای طولی برابر با ۹۴ متر و جابجایی ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ تن. از نظر تجهیزات نظامی و بروز بودن تجهیزات نیز، هر گونه مقایسه ای صرفاً قیاس مع الفارق است و قابل مقایسه نیست. من قبلاً یادآور شده‌ام در تبحر و کارایی مهندسان و متخصصین صنایع دفاعی ایران شکی ندارم، ولی اغراق گوئی‌های سران نظامی و غیر نظامی رژیم ایران جز توهم و تصویری واهی بیش نیست و می‌تواند از مغز معیوب چند سپاهی پر مدعا سرچشمه گرفته باشد. همچنین کشتی تجاری بر اصول کاربردی آن طرح و ساخته می‌شود و قطعات دستگاه‌های نصب بر آن استاندارد نظامی (میل استاندارد) نیست. گفته شده بندر مکران هم مانند کشتی «شهید رودکی» یک پایگاه اطلاعاتی دورایستا و ایستگاه کنترل و هدایت پهپاد جهت پرواز در عمق مورد بهره برداری قرار می‌گیرد.

حرکت مشابه دیگری را هم چهار سال قبل، با نام ناوگروه ۷۵ نیروی دریایی ارتش متشکل از ناوهای سهند و بندرمرکان انجام دادند که با حضور در بندر سنت پترزبورگ روسیه در آزمایشی مشترک با نیروی دریایی روسیه در آبهای دریای سیاه شرکت داده شد. شرکت دادن ناوشکن سهند و بندرمرکان در آزمایش نامتقارن با ناوهای که بهیچوجه از نظر تجهیزات دریایی قابل مقایسه با ناوهای نیروی دریایی روسیه نیستند، جز موجب آبروریزی چیزی بیش نبود. میتوان حتی گمانه زد دریادار خانزادی فرمانده وقت نیروی دریایی نظرات خود پیرامون این اقدام نامتقارن را به آیت الله خامنه ای فرمانده کل قوا گزارش داده بود که مورد پسند او قرار نگرفت. دریادار خانزادی همانند تمام فرمانده های دیگر نیروی دریایی بخوبی واقف بود تجهیزات نصب بر روی ناوهای نیروی دریایی، با پیشرفتهای چندین ساله جهان همخوانی ندارد و نمیتوان آنها را در آزمایش های دریایی با ناو و تجهیزات پیشرفته کشوری مانند روسیه شرکت داد. با حرکات احمقانه انقلابی و با بزک کردن تجهیزات و شعار های انقلابی نمیتوان در سطح جهانی خودنمایی کرد. دریادار شهرام ایرانی باید شجاعت داشته باشد حقایق را بیان کند و اجازه ندهد رژیم اسلامی از او اینگونه استفاده ابزاری نماید!

دریادار ایرانی! مبادا تصور کرده باشید با شرارت های حوثی های یمن که اکنون در دهانه باب المندب پهپاد و موشک به کشتی های تجاری شلیک میکنند، ناو هواپیمابر آمریکا نیز بترسد و منطقه را ترک کند؟ تا از تیررس حوثی های نیابتی دور بماند و آنگاه شما هم همراه با خوش رقصی های نیروی دریایی سپاه پاسداران اعلام کنی که نیروی دریایی ایران ناو هواپیمابر و ناوگروه پشتیبانی اش را از منطقه فراری داد؟ چنین تصویری بس احمقانه و تنها خواب و خیالی بیش نیست.

رسانه اینترنتی رادیو فردا در تاریخ ۱۲ و ۱۴ دسامبر ۲۰۲۳ طی مقاله ای پیرامون حملات موشکی-پهپادی حوثی ها به کشتی های تجاری در تنگه باب المندب خیر داد (۳۰۲). نیروهای ائتلاف در دریای سرخ بدلیل جلوگیری از گسترش جنگ غزه در خاورمیانه با حوثی های یمن که با

تجهیزات سپاه پاسداران عملیات ارزیابی انجام میدهند، بطور قاطع عمل نمی کنند! لازم است به دریادار ایرانی یادآور شویم حملات موشکی/پهپادی حوثی ها به کشتی های تجاری که با پشتیبانی رژیم اسلامی ایران انجام می شود بی جواب نخواهد ماند. هم اکنون کشورهای ائتلاف امنیت کشتی رانی در خلیج فارس و تنگه هرمز که زیر نظر سنتکام عملیات انجام میدهند درحال رایزنی با اعضاء هستند تا امنیت کشتی رانی در دریای سرخ را نیز تأمین نمایند. وزیر دفاع ایران به اقدام ائتلاف امنیت کشتی رانی در دریای سرخ هشدار داده، که خود بیانگر آنست اقدامات حوثی ها و انصارالله یمن مستقیماً تحت نظر سپاه پاسداران رژیم انجام می شود. ایران چگونه منافعی در دریای سرخ دارد که وزیر دفاع ایران را منقلب کرده است، نامشخص است؟!

در این راستا شاید لازم است اقدامات بی خردانه سپاه پاسداران در تنگه هرمز در سال ۱۳۴۷ را یادآور شویم که چه فاجعه ای ببار آورد. بدلیل جنگ نفتکش ها که سپاه پاسداران با قایق به نفتکش ها حمله میکردند، آمریکا وارد جنگ با ایران شد. محدودیت پروازی از ایران به خارج اعلام کرد، و تنها با ورود ناوشکن وینسنس چندین ناو ایرانی را غرق و هواپیمای ایران ایر را با بیش از ۲۹۰ مسافر سرنگون نموده و خمینی را مجبور کرد تا با خوردن جام زهری قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل را قبول و به جنگ ایران با عراق خاتمه دهد. ایران در مقابل این تجاوز آمریکا چه توانست انجام بدهد، هیچ؟! اطمینان دارم اگر حوثی های یمن دست از حملات به نفتکش ها و کشتی های تجاری برندارند، نه تنها تمام امکانات حوثی ها را منهدم خواهند کرد و اگر رژیم اسلامی اقدامی در راستای پشتیبانی از آنها کند، جام زهر دیگری خواهد شد که این بار خامنه ای باید سر بکشد.

ستاد مرکزی نیروی های نظامی آمریکا در منطقه (سنتکام)، ۱۲ دسامبر ۲۰۲۳، اعلام داشت که ناو میسون آمریکا به درخواست کمک کشتی «کستی استریندا» پاسخ داده است. سنتکام اعلام داشته یک موشک که از منطقه تحت کنترل شبه نظامیان حوثی در یمن شلیک شد، به یک نفتکش با پرچم نروژ در

سواحل یمن در دریای سرخ و در نزدیکی گلوگاه کلیدی دریایی باب المندب اصابت کرد. بر اساس این بیانیه، کشتی استریندا در اثر اصابت موشک به کشتی موجب آتشسوزی شده ولی تلفات جانی نداشته است. ناو فرانسوی نیز در گلوگاه باب المندب چندین پهپاد که از طرف حوثی ها پرتاب شده بود را منهدم کرده است. منطقه باب المندب ملتهب است ولی هنوز آنگونه نیست که نیروهای ائتلاف امنیت دریانوردی، بیش از این وارد کارزار شوند.

دریادار ایرانی با بیان اینکه بسیاری گفته اند که ناو هواپیمابر آمریکایی برای تغییر معادله به منطقه آمده است، نیز اظهار داشت «آنها برای فتنه انگیزی و تأمین نیازمندی هایشان آمدند و ما آنها را به زودی از منطقه بیرون خواهیم کرد. ما دیگر تحت فشار قرار نمی گیریم و می توانیم اعمال نفوذ کنیم.» چگونه و با چه امکانات؟ دریادار ایرانی توضیح نمی دهد! سخنان دریادار شهرام ایرانی مملو از تبلیغات و ادعای واهی است که موجب بی آبرویی برای تمام افسران و درجه داران نیروی دریایی ایران است.

همگام به تمام همقطاران نیروی دریایی اعلام میداریم سر فرود آوردن در برابر خامنه ای جنایتکار در راستای وظایف ارتش ملی ایران و بویژه نیروی دریایی ارتش نیست. شما «دریادار شهرام ایرانی» نیز لازم است هرچه زودتر دست از خوش خدمتی و تملق گوئی های خود در برابر خامنه ای دست برداشته و از این افتضاح بوجود آمده ابراز براهت کرده و اگر لازم است استعفاء بدهید، و بیش از این وجاهت خود و نیروی دریایی ارتش ایران را ضایع نکنید.

ناخدا محمد فارسی

۱۴ دسامبر ۲۰۲۳

1 - <https://www.irna.ir/news/85319085/>

2 - <https://www.radiofarda.com/a/a-missile-strikes-norwegian-flagged-tanker-off-yemen-in-an-apparent-expansion-of-rebel-attacks/32726776.html>

3 - <https://www.radiofarda.com/a/iran-warns-against-proposed-u-s-b-a-c-k-e-d-r-e-d-s-e-a-force/32730247.html>

نقشه فتح تهران در دوره استبداد صغیر در پاریس به وسیله رهبران مشروطیت کشیده شد.



تقی زاده در خاطراتش در این مورد چنین می نویسد:
«در این میان بهتر است بگویم وقتی که ما در پاریس بودیم و سردار اسعد به تدریج مایل به کمک به مشروطیت شد، برادر زاده خود مرتضی قلی خان پسر صمصام السلطنه را که آنجا در پاریس بود، با تعلیمات لازم به اصفهان و بختیاری فرستاد. شکرالله خان معتمد خاقان (که بعد ها قوام الدوله

شد) در پاریس شب و روز با مرتضی قلی خان آمیزش داشت و آن ها را شدیداً تشویق به قیام می کرد. من همانجا بودم که مرتضی قلیخان عازم رفتن به تهران و اصفهان و بختیاری شد. ما از جریان سیر او خبردار بودیم، تا از رسیدنش به تهران و از آنجا به اصفهان مطلع شدیم. به همین جهت بود که چنانکه گفته شد، چند روز پس از ورود من به تبریز در ماه ذیحجه

1326، خبر قیام بختیاری ها و هجومشان به اصفهان و تصرف آنجا، به تبریز رسید. از من می پرسیدند که آیا همچون خبری ممکن است صحیح باشد؟ من تصدیق کردم و گفتم انتظار این را داشتم.»
(ن - ک: خاطرات سید حسن تقی زاده، زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، صص 124 - 123)

فقر آموزش

پائولو فریره، کارشناس آموزش و پرورش اهل برزیل، نشان داده است می توان به تقریباً ۱۵ درصد بزرگسالان بیسواد در هر روستائی، در اثنای شش هفته خواندن و نوشتن آموخت، و این کار فقط جزئی کوچک از هزینه ای را در بر می گیرد که برای یک سال مدرسه کودکي لازم است. ۱۵ درصد دیگر می توانند همان چیز را، منتها کمی آهسته تر، یاد بگیرند. برای این منظور، وی از همکاریهای می خواهد در هر روستائی فهرستی از آن واژه هائی فراهم آورند که عمیقترین معنیها را دارند. اینها معمولاً واژه هائی سیاسی هستند که، به همین دلیل، سخت مورد مناقشه اند. تدریس او بر تجزیه و تحلیل واژه های دستچین شده مبتنی است. آدمهائی که به این برنامه آموزشی علاقه نشان می دهند، اکثر مردمی با

طرفیت سیاسی هستند. باید بپذیریم که آنها به گفت و شنود علاقه دارند و خواندن و نوشتن مهمترین واژه ها برایشان در حکم گامی است که با برداشتن آن می توانند، از حیث عمق و اثر، مشارکت سیاسی خود را به سطحی تازه بکشانند. چنین آموزشی پیداست که گزینشی است. مدرسه های امروزی ما هم چنین است. تفاوت در این است که طرفیت سیاسی، صفحه مکتوب را بیشتر به صورت میعادگاه عناصر احتمالاً شورشی در جامعه در می آورد تا غربالی که فقط کودکانی می توانند از آن بگذرند که در برابر فرمانبرداری و درماندگی محدود، خود را بردبار نشان می دهند. نو آموزان «فریره» غذائی «رژیمی» می خورند که با آن اشغال کم بهائی که «رفوزه ها» از آن «تغذیه» می کنند، کاملاً تفاوت دارد. هرگز فراموش نخواهم کرد شبی را که در آغاز سال ۱۹۶۴ در سرژیپی با شاگردان فریره، آن روستائیان گرسنه، گذراندم. مردی برخاست، برای یافتن

کلمات زور زد و سر انجام در یک جمله آنچه را گفت که من در این گفتار به توصیف آن کوشیده ام: «دیشب نتوانتسم بخوابم، زیرا دیروز عصر اسمم را نوشتم... و فهمیدم که هستم... یعنی که ما مسئول هستیم.»
شهروند مسئول بودن، و والدین مسئول بودن پا به پای هم پیش می روند. این هر دو، نتیجه رابطه زیسته «من» بادیگران است. پرورش کردار خودانگیزه فقط هنگامی موثر، خلاق و با دوام است که انسان، با اندیشیدن به دیگران، بپذیرد. هنگامی که تصمیم می گیریم به عنوان والدینی مسئول رفتار کنیم، از متعلقاتش این است که در زندگی سیاسی شرکت جوئیم و انطباقی را که لازمه آن است بپذیریم. این امروز به معنای آمادگی برای نبرد انقلابی است.

فقر آموزش در آمریکای لاتین | ایوان ایلچ | ترجمه: هوشنگ وزیری

حاشیه‌ای بر خوانش چوب به دست‌های وُرزِیل

اثر غلام‌حسین ساعدی س. فتاحی



مصیبتی گریبانِ محرم، دهقانی در روستای وُرزِیل، را گرفته است. گرازها زمین‌اش را شخم زده‌اند و محصولش را نابود کرده‌اند و به این ترتیب او به خرابه‌های روستا رانده شده است. محرم درست از لحظه‌ای که حاصل کارش تلف شده و از تولید ارزش عاجز است، کل زندگی‌اش به شکلی نمادین در چنین جهانی به خرابه‌ها پرتاب شده است، به جایی که انسان از هستی ساقط می‌شود و هدف تیر زهرآگین «بخشش و کرم» قرار می‌گیرد. واکنش دیگران به درد و رنج محرم، او را بیشتر و بیشتر عذاب می‌دهد چرا که فهمیده است اهالی این مصیبت را عقوبت اعمال خود او می‌دانند و حقش همین بوده و دنیا دار مکافات است و از این قبیل. محرم هم لحظه‌ای را انتظار می‌کشد که آسیاب بچرخد و فلک‌زده‌ای دیگر را به سمت خرابه‌ها هل بدهد.

«بعضی‌ها این جورین ... وقتی به نیش می‌خورن... فکر می‌کنن اگه دیگرونم نیش بخورن، درد اونا کمتر می‌شه.»

اما به قول محرم: «خدا رو چی دیدی... حالا صبر کن، گراز تازه پاش به این آبادی وا شده... دنیام که به آخر نرسیده... امشب می‌هم هست، فردا شبی هم هست... گرازم که ولکن معامله نیس.» و همین‌طور هم می‌شود. مصیبت گریبان بقیه را هم می‌گیرد و برای همین هم به دنبال چاره‌ای غیر از محکوم کردن محکومان می‌گردند. اما آن فکرهای حقیر و منجمد هر چیزی را می‌بیند غیر از تکیه بر توان خود برای حل مشکل. اسدالله که شنیده در کخالو برای مبارزه با گرازها راه‌حلی یافته شده، اذهان را به سمت آنجا می‌برد. کسانی به کخالو می‌روند و دست به دامان موسیو نامی می‌شوند که شکارچی اجیر می‌کند برای شکار گراز. دو نفر شکارچی به ورزِیل آورده می‌شوند، خانه‌ی اربابی در اختیار آنها قرار می‌گیرد و اهالی در خدمت‌شان. شکارچی‌ها سیری‌ناپذیر می‌خورند و می‌خوابند و شبانه گراز شکار می‌کنند. اهالی به تنگ می‌آیند و توان

به این ترتیب ستم و ستمگری بازتولید می‌شود مادام که ستمکشان جز بر توان خویش تکیه کنند و بترسند از این که خود مستقیم و به شکلی عملی با مبارزه برای بهبود وضعیت درگیر شوند. هیچ مصلح و رهبری بند را از دستان آنها نخواهد گشود و تنها در کوران این درگیری است که می‌توانند زنجیرهای دست‌وپای‌شان را وانهند و به دور باطل تعویض اربابان پایان دهند.

طرح: پرنده‌ی آتشین‌بال جنگل
فریاد هانیبال الخاص (1986)
@adabyatediga

تامین خورد و خوراک و تدارک آنها را از دست می‌دهند. از طرفی گراز می‌ماند اما به قول محرم شکارچی‌ها خود به گرازهایی بس خطرناک‌تر بدل شده‌اند. آنها مسلح‌اند و اعتراضات اهالی را که می‌خواهند از آنجا بروند، بر هم می‌زنند. مردم دوباره به جای چاره‌اندیشی، دست به دامان موسیو می‌شوند و او می‌گوید اینها را فقط بوی باروت جابه‌جا می‌کند و باید به فکر این باشید شکارچی‌های کارکشته‌تر از اینها بیاورید تا دخل‌شان را بیاورند، فقط شرطش این است که شکرشان را سیر کنید. شکارچی‌های جدید می‌آیند، با قبلی‌ها درگیر می‌شوند، در مردم ولوله‌ای می‌افتد اما ناگهان سر تفنگ‌ها به سوی اهالی فلک‌زده برمی‌گردد و صدای گلوله و ناله‌ی انسان‌ها به آسمان می‌رود.

اقتصاد برای مردم



انبوهی از سوسک‌های شبتاب با هجوم به باغچه‌ی خانه‌ام آن را به گونه‌ای بی‌سابقه زینت بخشیده‌اند،
مجدوب هوایی عاری از حرص و طمع خودخواهانه‌ی ما،
تلاؤشان یادآور زمان پیش از وجود ما،
نشانه‌ی "زمین" عاری از ما،
تذکاری
مبنی بر فقدان مصونیت ما در برابر طبیعت. به نظر
این شاید همان پایانی باشد که همیشه
برای آغاز دوباره به آن محتاج بوده‌ایم...

(از شعر «بگو این پایان نیست» (2020 اثر ریچارد بلانکو)

درد و رنج ناشی از بیماری عالم‌گیر کووید-19 و ظلم و ستم دیرپای نژادپرستانه دوباره دارد چشم ما را به روی حقیقتی اساسی می‌گشاید. کارکنان بخش مراقبت‌های درمانی جان خود را برای دیگران به خطر می‌اندازند، شبکه‌های کمک متقابل محله‌ها را توانمند می‌کنند، کشاورزان مواد غذایی را به مشتریان قرنطینه‌شده تحویل می‌دهند، مادران برای محافظت از جوانان در برابر خشونت پلیس دوش‌به‌دوش یکدیگر صف می‌بندند؛ ما در کنار یکدیگریم. ما - پیر و جوان، شهروند و مهاجر - وقتی می‌توانیم به بهترین شکل عمل کنیم که با یکدیگر همکاری کنیم. در واقع، تنها راه بقا این است که پشتیبان یکدیگر باشیم و از تاب‌آوری و تنوع سیاره‌ای که خانه‌ی ماست، پاسداری کنیم.

این نکته‌ی جدید یا شگفت‌آوری نیست. انسان‌شناسان از مدت‌ها قبل گفته‌اند که رمز بقای انسان‌ها، به عنوان گونه‌ای نه فوق‌العاده قوی و نه خیلی سریع، توانایی منحصر به فردشان برای آفرینش و همکاری است. ادگار ویلانوا، پژوهشگر نامدار بومیان آمریکا، در کتاب «استعمارزدایی از ثروت» (2018) این حکمت کهن را در قالب این جمله بیان کرده است: «همه‌ی

اسلام»، «جنبش روشنگری «یا» طرح تازه «بود. در بحبوحه‌ی رکودی جهانی، فرانکلین دی روزولت، رئیس جمهور آمریکا، از «عهد و پیمانانی صنعتی» سخن گفت - تعهد به پرداخت دستمزدهای کافی برای امرار معاش و حق کار همگانی. در دهه‌ی 1960، مارتین لوتر کینگ جونیور این ایده‌ی فراگیرتر را مطرح کرد که آزادی همگان در گرو آزادی تک‌تک افراد است. در روز زمین در سال 1970، ادموند ماسکی، سناتور آمریکایی، گفت که فقط جامعه‌ای دوام خواهد آورد که «کاخ‌نشینی بعضی و کوخ‌نشینی برخی دیگر،... هوای پاکیزه برای بعضی و هوای آلوده برای برخی دیگر را تحمل نکند». این ایده‌ها مفاهیم اصلی تمدن‌اند. رفاه اجتماعی و اقتصادی وابسته به بهروزی کل است، و نه صرفاً عده‌ای اندک. همان‌طور که سرنوشت امپراتوری رم، نازیسم یا استالینیسم نشان می‌دهد، فرهنگ‌هایی که این واقعیت را نادیده گرفته‌اند، در بلندمدت، فرجام تلخی در انتظارشان بوده است. آیا حالا نوبت نظام سرمایه‌داری نئولیبرال فرا رسیده است؟ دستاوردهای فردی ما مدیون عوامل گوناگونی است اما این نظام به جای پذیرش این واقعیت، این ادعای خام‌اندیشانه را مطرح می‌کند که امتیازات ما «اکتسابی» و بیش از هر چیز ناشی از ابتکار فردی خودمان است.

موفقیت‌های ما متقابل است. آنچه تازگی دارد این است که بسیاری از رهبران مدنی و تجاری - گاهی کل بعضی از فرهنگ‌ها - تا این حد از ارزشمندترین صفت جمعی ما غافل شده‌اند. این غفلت، تا حد زیادی، ناشی از تراژدی امر خصوصی است - مفهومی که، به سرعت، از ایده‌ای عجیب به ایدئولوژی و سپس نظام اقتصادی جهانی راه یافت. این ایدئولوژی ادعا می‌کرد که خودخواهی، طمع و مالکیت شخصی عوامل واقعی پیشرفت‌اند. در واقع، مفهوم نادرستی که احتمالاً بسیاری از خوانندگان این مقاله آن را با عنوان «تراژدی منابع مشترک» می‌شناسند، ریشه در این تصور ابلهانه دارد که نفع شخصی ذاتاً سرمشق حاکم بر کنش انسان است. اما تراژدی واقعی نه در منابع مشترک بلکه در امر خصوصی نهفته است. این امر خصوصی است که به خشونت، ویرانی، حذف و طرد می‌انجامد. ایده‌ی امر خصوصی با دگرگون کردن هزاران سال حکمت فرهنگی، افرادی را که در معرض منطق بی‌روح حاکم بر آن قرار می‌گیرند به شیوه‌های گوناگون تفکیک، استثمار و فرسوده می‌کند. در جوامع پیشاصنعتی، بقا بدون همکاری ممکن نبود. با این همه، فرهنگ‌ها همواره متأثر از فهم این واقعیت بوده‌اند که بهروزی اجزاء در گرو بهروزی کل است. این ایده یکی از مبانی مسیحیت، «عصر زرین

اما این ادعا ناپخته است: بدون زحمت و تلاش دیگران چه بر سرمان می‌آید؟ بدون غذای تولیدشده به دست کشاورز؟ بدون برق و مسکن و جاده و آموزش و مراقبت‌های بهداشتی-درمانی و دسترسی به اطلاعات و صدها چیز دیگری که اغلب به رایگان در اختیار ما قرار می‌گیرد و معمولاً نمی‌دانیم که با چه زحمتی فراهم شده است؟ چنین می‌پنداریم که از هر قیدوبندی آزادیم. در نتیجه، به آسانی و راحتی دچار این توهم می‌شویم که «من این را ساختم. من برایش زحمت کشیدم. من این را به دست آوردم.»

اما وجه دردناک نظام سرمایه‌داری نئولیبرال سرنوشت میلیاردها نفری است که، بی‌آنکه خودشان مقصر باشند، در فقر و محرومیت به سر می‌برند. همان‌هایی که در کشوری نامناسب، در خانواده‌ای نامناسب، و در حوزه‌ی مدرسه‌ای نامناسب به دنیا آمدند - منظور از «نامناسب» این است که رنگ پوست یا دین یا استعدادهایشان مطلوب آن جامعه نیست. این امر نشان می‌دهد که تمرکز تنگ‌نظرانه بر فرد به نفع قدرت است؛ اگر ثروت و امتیازات قدرتمندان «اکتسابی» باشد، در این صورت فقر و محرومیت ضعیفاً نیز نتیجه‌ی عملکرد خودشان است.

در عین حال، همه، پیر و جوان، نابودی میراث فرهنگی‌ای را احساس می‌کنند که از امر خصوصی فراتر می‌رود و هدفی برای تبلیغ خویشتن دارد. احتمالاً به طرز معقولی نگران‌ایم که به علت این‌همه خودتبلیغی، دیگر نتوانیم به تلاش و کوشش مستمر دیگران اتکا کنیم و در نتیجه از احساس تعلق خاطر به اجتماع، و کمی عشق و محبت، محروم شویم. ما از تغییرات اقلیمی می‌ترسیم، امری که پیامد نهایی مصرف بی‌امان است. ما از تنهایی و افسردگی، کار طاقت‌فرسا، بی‌کاری، و بدهی می‌ترسیم. ما احساس، و اغلب تجربه می‌کنیم که وقتی هر کسی فقط به فکر خود باشد همه به جان هم خواهند افتاد - من علیه شما، یک قبیله علیه قبیله‌ای دیگر. بسیاری احساس می‌کنند که این فرهنگ در تنگنا افتاده است.

به نظر اقتصاددانان، نرخ رشد «مناسب» حدود ۳ درصد است؛ بر این اساس، میزان تولید اقتصادی باید هر ۲۲ سال دو برابر شود.

تفکر اقتصادی رایج این ترس را ایجاد می‌کند و به آن دامن می‌زند زیرا این تصور را رواج می‌دهد که ما همه درگیر رقابت بر سر منابع محدودیم. اکثر تعاریف رایج از اقتصاد مبتنی بر نسخه‌ای از تعریف سال 1932 لایونل رابین است که اقتصاد را «تخصیص کارآمد منابع کمیاب» خوانده است. گمان می‌کنند که پاسخ به ترکیب کمیابی منابع و زیاده‌خواهی مفروض انسان عبارت است از افزایش تولید. این امر عجیب نیست زیرا هم سیاست‌گذاران و هم اقتصاددانان دنیا برای سنجش موفقیت، معیار خام‌اندیشانه اما راحتی - تولید ناخالص داخلی - را به کار می‌برند که کورکورانه بازده نهایی (چیزهای بیشتر) را اندازه می‌گیرد، بی‌آنکه به خوب یا بد، مفید یا مضر بودن این چیزها، و این واقعیت توجه کند که رشد مستمر قابل دوام نیست.

این استدلال مبتنی بر دور است: 1) نیازهای بی‌پایان مردم معلول کمیابی است، و بنابراین اقتصاد باید رشد کند؛ 2) رشد اقتصاد محتاج آن است که نیازهای مردم بیش از پیش افزایش یابد. چنین تفکری در حوزه‌ی اقتصاد، و بخش عمده‌ای از فرهنگ معاصر، رایج است: انسان همواره در پی افزایش نفع شخصی است؛ آدم‌ها به تولیدکننده و مصرف‌کننده تقلیل می‌یابند؛ هر جنبه‌ای از زندگی که از انباشت محض کالا فراتر برود - اخلاق، شادمانی، دلسوزی - به مهدکودک، داستان و درس اخلاق گاه‌وبی‌گاه در دبیرستان یا دانشگاه محدود می‌شود. نتیجه‌ی این امر همان چیزی است که نیکولاس کریستف در «نیویورک تایمز» از آن با عنوان «نزدیک‌بینی اخلاقی» یاد می‌کند.

مشکلاتی مثل تغییرات اقلیمی، نژادپرستی و نابرابری جنبه‌های نامربوط و طبیعی زندگی نیستند. برعکس، این وجوه مبتنی بر اوهام و معایب «امر خصوصی»‌اند که بعد از مدتی به نظام‌های حاکم بر زندگی ما تبدیل شد.

همان‌طور که الینور اوستروم، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل در کتاب «اداره‌ی منابع عمومی» نشان می‌دهد، ما در عمل با یکدیگر همکاری و سازمان‌دهی می‌کنیم، به یکدیگر محبت می‌ورزیم و همبستگی نشان می‌دهیم، و به این ترتیب قواعد و ارزش‌های مشترک حاکم بر زندگی اجتماعی را خلق می‌کنیم. ما همیشه بر خانواده،

اجتماع و جامعه تکیه می‌کنیم. و با این همه، اغلب گسستگی غم‌انگیز میان واقعیت زندگی خود (فارغ از دشواری‌اش) و ایدئولوژی حاکم، یعنی تجلیل از «امر خصوصی» در کتاب‌های درسی، روزنامه‌ها، و فیلم‌های هالیوودی، را از یاد می‌بریم. وقتی شرکت‌های بزرگ، که مدیرانشان به تبلیغ ایدئولوژی بازار و نفع شخصی مشغول‌اند، برای نجات از مخمصه به کمک مردم احتیاج دارند، فقط شمار اندکی از قدرتمندان این پرسش بدیهی را مطرح می‌کنند: اگر قرار است که هرکسی به تنهایی گلیم خود را از آب بیرون بکشد، چرا به پول مردم احتیاج دارید؟

می‌دانیم که ثروت و امتیازات توانگران عمدتاً ناشی از کار رایگان طبیعت و کار ارزان کارگران است. شاید پرسش اساسی‌تر این باشد: چرا وقتی ثروت و امتیازات توانگران به خطر می‌افتد دقیقاً همان آدم‌هایی که «به‌دردنخور» به شمار می‌روند باید آنها را نجات دهند؟

احتمالاً سابقه‌ی این قرائت خاص از «مالکیت خصوصی» به دوران امپراتوری روم بازمی‌گردد. مفهوم رومی سلطه‌ی مطلق به معنای حق کنترل کامل دارایی خود بود. در ابتدا، رئیس مذکر خانواده چنین سلطه‌ای بر اشیاء و افراد داشت - به تعبیر دقیق‌تر، این احتمالاً اولین نمونه از چنگ‌اندازی قانونی زیر لوای امر خصوصی بود که آدم‌ها (کودکان، بردگان) را هم به اشیایی تحت مالکیت تقلیل می‌داد.

قتل جورج فلویید در 25 مه 2020، یک بار دیگر به جهانیان نشان داد که اکثر آدم‌ها - فقرا، کودکان، کهن‌سالان، غیرسفیدپوستان، و غیرمذکرها - را می‌توان به بهانه‌ی نفع خصوصی از بین برد. در اغلب مواقع پلیس، که موظف به پاسداری از مالکیت خصوصی است، به اسم دفاع از مالکیت خصوصی به آدم‌ها تعرض می‌کند. همان‌طور که طنزپردازان گفته‌اند، اشتباه اغتشاش‌گران در تظاهرات اخیر این بود که به اسم «شرکت‌های سرمایه‌گذاری خصوصی» دست به غارت زدند. به عبارت دیگر، برای اینکه پلیس با شما برخورد نکند، دزدیتان باید ظاهری اداری و قانونی داشته باشد.

به اختصار می‌توان گفت که تراژدی امر خصوصی ناشی از یکی شمردن فرد و امر خصوصی نیست بلکه معلول یکسان پنداشتن امر خصوصی و مالکیت و سلطه بر زمین، منابع و دیگران است. مالکیت همیشه بیش از آنکه به معنای محافظت از خود بوده باشد به معنای حذف و طرد دیگران بوده است. بنابراین، مالکیت، تعرض به «خود دیگر» یا، در واقع، دیگران است. تو علیه من - سود تو و زیان من.

در توضیح این امر باید گفت که هیچ رویدادی، البته غیر از جنگ، در کشوری مثل انگلستان به اندازه‌ی خصوصی‌سازی و حصارکشی زمین‌ها مصیبت خلق نکرد. در آن زمان، کسانی که به خشونت (اسلحه، قانون، ثروت) دسترسی داشتند زمین‌های مورد نیاز مردم برای امرار معاش را تحت مالکیت خصوصی درآوردند و دور آنها حصار کشیدند. این رویداد به «محصور کردن منابع عمومی» شهرت یافت اما در واقع نوعی دزدی کلان و تمام‌عیار بود که به درصد کوچکی از مردم اجازه داد که اکثریت را از دسترسی به میراث مشترک محروم کنند. در دیگر نقاط دنیا هم با تقلید از این کار به «حقوق مالکیت خصوصی» جنبه‌ی قانونی دادند.

همان‌طور که نویسندگانی مثل کیدادا ویلیامز با ارائه‌ی جزئیات دقیق نشان داده‌اند، به بدن هیچ‌کسی به اندازه‌ی بردگان و رعایا تعرض نشد، آن هم به نام سود و منفعت و با تکیه بر نظام شرور مالکیت خصوصی. همان‌طور که اندیشمندانی همچون سی ال آر جیمز، انجلا دیویس و باربارا و کارن فیلدز به ما یادآوری می‌کنند، نژادپرستی یکی از عناصر سازنده‌ی اصلی نظام سرمایه‌ی خصوصی است.

هیچ شکلی از مدیریت اقتصادی یا اجتماعی به اندازه‌ی مالکیت خصوصی، منابع طبیعی را غارت نکرده است (البته مالکیت دولتی کمونیسم هم از این نظر دست کمی از مالکیت خصوصی نداشت).

اکنون هیچ چیزی به اندازه‌ی فقر، حقوق و آزادی‌های سیاسی را تضعیف نمی‌کند - فقر یعنی محرومیت خشونت‌آمیز از حقوق بشر: دسترسی به کار، درآمد، منابع حیاتی.

در کتاب «ارزش همه‌چیز» (۲۰۱۹)، ماریانا ماتروکاتو، اقتصاددان نامدار، به یکی از

معایب اساسیِ تفکر رایج اشاره می‌کند: «نا کنون، قیمت را با ارزش اشتباه گرفته‌ایم.»

بنابراین، مالکیت خصوصی ناقض کرامت و آزادی شخصی است. انسان‌ها به شیء تبدیل می‌شوند - برده‌ام، کارگرم، بچه‌ام - و از دسترسی به مایحتاج زندگی محروم می‌شوند. امر خصوصی، با محروم کردن اکثریت مردم از استقلال، آزادی همه‌ی کسانی را که فاقد سرمایه‌ی کافی‌اند به انتخاب میان گزینه‌های اندکی تقلیل می‌دهد که بازار به نفع مالکیت خصوصی به آنها ارائه می‌کند - به قول آمارتیا سن، آنها در عمل از «قابلیت تحقق کامل استعدادهای انسانی خود» محروم می‌شوند.

به مرور زمان، جامعه‌ی مبتدلی مالکیت خصوصی را بر تن سرقت علنی میراث مشترک پوشاندند و این دزدی را در پس قراردادهای حقوقی و توهم یکی بودن پول و ثروت پنهان کردند. این امر نشان می‌دهد که انسان به آداب و رسوم غیرعقلانی عادت می‌کند.

آزادی‌خواهان واقعی، گروه‌هایی مثل «حفاران»، که با محصور کردن زمین‌های عمومی مخالف بودند، از هم‌میهنان مدرن خود بسیار آگاه‌تر بودند: آنها در سال 1649 اعلام کردند که «تا زمانی که فقرا... نتوانند آزادانه در زمین‌های عمومی به کشت و زرع بپردازند... هیچ‌کس آزاد نیست». اگر نظر تامس جفرسون (جفرسون آزادی‌خواه، نه جفرسون برده‌دار)، توسان لوورتور یا نلسون ماندلا را جویا می‌شدید، این حرف را منطقی می‌دانستند.

بی‌زمین‌ها، که از نظر قانونی «آزاد شده بودند» تا نیروی کارشان را بفروشند، به ورطه‌ی فقر شدید درغلتیدند و به «توده‌ها»ی ناخرسند شاغل در کارخانه‌های اهریمنی دوران ابتدایی صنعتی شدن تبدیل شدند - آزادی به مثابه‌ی انتخاب میان فلاکت و مرگ.

برای محرومیت و استثمار دیگران تحت لوای نفع شخصی همیشه به بهانه‌ی یکسانی متوسل شده‌اند: آینده‌ای بهتر برای همه. اکنون باید پرسید: آیا این آینده تحقق یافته است؟ پاسخ به این پرسش بسیار دشوارتر از آن است که دفاعیه‌پردازان مدرنی مثل استیون پینکر می‌خواهند به ما بقبولانند. بله، با هر معیاری که بسنجیم، نظام سرمایه‌داری مبتنی بر نفع شخصی ثروت و دانش بی‌سابقه‌ای را پدید آورده است.

با وجود این، تولید ثروت انبوه به بهایی گزاف و سرسام‌آور حاصل شده است. تولید ثروت، که مبتنی بر مصرف سوخت‌های فسیلی بوده، به کاهش منابع کره‌ی زمین و افزایش دما انجامیده است. پیشرفت سرمایه‌داری، که متکی بر استخراج منابع و استثمار است، به خشونت و تخریب محیط زیست دامن زده است. روی دیگر سکه‌ی تمدن، به قول والتر بنیامین، «سند توحش» است. رشد، گسترش و توسعه، سود و زیان چشمگیری برای آدمیان در پی داشته است. شاید زمان آن فرارسیده باشد که بپذیریم تولید ثروت معلول غارت و کشتار بوده است.

در ابتدا، اقتصادهای مدرن توانستند کالری بیشتری برای بیماران گرسنه فراهم کنند. با توجه به این موفقیت اولیه، اقتصاددانان (بی‌تردید بر اساس الگوهای پیچیده‌ی اقتصادی) نتیجه گرفتند که افزایش کالری همیشه تندرستی را افزایش خواهد داد. اکنون رهبران و مشاوران اقتصادی ما، که با مشکل چاقی مهلک بیماران مواجه‌اند، سرسختانه از پاسخ دادن به این پرسش بدیهی طفره می‌روند: اگر به مصرف فزاینده‌ی کالری ادامه دهیم، آیا به دست خودمان بیماران را از پا درنخواهیم آورد؟

از نقش رقابت بی‌امان بر سر دستیابی به چیزهای بیشتر، بزرگ‌تر و سریع‌تر در وقوع بحران معنا و هدف بسیار سخن گفته‌اند. مارتین لوتر کینگ از گسترش «مرگ روحانی» ناشی از زندگی در «جامعه‌ای شیء‌محور» به جای «جامعه‌ای انسان‌محور» حرف می‌زد، و دی اچ لارنس از «هیولای حرص و طمع مکانیزه» سخن می‌گفت.

این مرگ، خواه مرگ روح و معنا باشد یا مرگ واقعی طبیعت و مردم، علت واحدی دارد: نفع شخصی و جلوه‌ی منطقی آن، امر خصوصی. همان‌طور که واندانا شیوا، فعال زیست‌محیطی، در کتاب «اتحاد در برابر 1 درصد» (2019) «به ما اندرز می‌دهد، باید از اوامی که ذهنمان را تسخیر می‌کند رهایی یابیم...»

اکنون در دنیای متفاوتی زندگی می‌کنیم. آنچه شاید در گذشته برای غلبه بر فقر و کمیابی موجه بوده دیگر معقول نیست. امروز با چالش کاملاً متفاوتی مواجه‌ایم. اکنون مشکل نه کمیابی بلکه فراوانی است.

در دنیای مدرن، «بیشتر» در واقع «کمتر» است. همان‌طور که تاراج طبیعت و نابرابری فزاینده نشان می‌دهد، هزینه‌های رشد اقتصادی از منافع آن پیشی گرفته است. ما دیگر برای تأمین رفاه همگانی به چیزهای بیشتر نیاز نداریم بلکه محتاج چیزهای بهتر و توزیع منصفانه‌تریم. میزان رشد و تولید کلی دنیا آنقدر هست که همه بتوانند زندگی خوب و آبرومندانه‌ای داشته باشند. به عنوان جامعه‌ای جهانی، دانسته‌های ما بیش از آن است که قادر به پردازش آنها باشیم. این دستاورد بزرگی است. باید این موفقیت را در کنار یکدیگر جشن بگیریم، نه اینکه در رقابت تأسف‌آور بر سر دستیابی به چیزهای بیشتر با یکدیگر درگیر شویم، طوری که یکی از پرخوری از دنیا برود و دیگری از گرسنگی.

اما نظام‌های اقتصادی رایج همچنان به استثمار بی‌رحمانه و استخراج استعماری منابع ادامه می‌دهند، و به این ترتیب دو مشکل به‌هم‌پیوسته را ایجاد کرده‌اند که حیات انسان را به خطر انداخته است: تداوم (و در بعضی موارد) تشدید فقر، و بی‌اعتنایی به محدودیت‌های زیست‌فیزیکی کره‌ی زمین. طنز تلخ قضیه این است که، در اوایل قرن بیست و یکم، دپارتمان‌های اقتصاد در دانشگاه‌های سراسر دنیا همچنان به بعضی از باهوش‌ترین جوانان الگوهای اقتصادی ساده‌انگارانه‌ای را درباره‌ی تخصیص کارآمد منابع کمیاب آموزش می‌دهند، به جای اینکه به آنها یاد دهند که چگونه بر اساس فراوانی دانسته‌ها و منابع، زندگی خوب پایداری بیافرینند.

نباید از یاد برد که تعقیب مترسکِ کمپابی سبب شده که در آستانه‌ی عبور از نقطه‌ی هولناک بازگشت‌ناپذیری باشیم که ساختار زندگی را تغییر خواهد داد و آینده‌ی ناپایداری را برای فرزندان و نوه‌های ما رقم خواهد زد: توحش جدید.

شاید تراژدی واقعی امر خصوصی ناشی از تفکیک انسان‌هایی باشد که تنها در صورت اتحاد می‌توانند به خوبی عمل کنند. این امر به فردی‌سازی، و در نتیجه، تضعیف خلاقیت و تاب‌آوری طبیعی نظام ذاتاً پیچیده‌ی تعامل میان انسان و طبیعت می‌انجامد.

ما در بحبوحه‌ی گذاری تاریخی به سر می‌بریم. شاید بخت و اقبال با ما یار بوده که در این برهه‌ی حساس هنوز

می‌توانیم دست به انتخاب بزنیم: از خواب غفلت بیدار شویم یا نسنجیده به مسیر فعلی ادامه دهیم. اگر به توصیه‌ی اکثر متخصصان جریان غالب در دنیا گوش دهیم و گزینه‌ی دوم را انتخاب کنیم، «اجتناب از فروپاشی بسیار دشوار است.»

بی‌تردید، تاریخچه‌ی تعقیب مسیر فعلی، و گزینه‌های تغییر مسیر، به شدت پیچیده‌اند. اما دلیل حتمی بودن فروپاشی در صورت دنبال کردن مسیر فعلی بسیار ساده است: رشد بیش از حد.

روی دیگر سکه‌ی تمدن، به قول والتر بنیامین، «سند توحش» است.

پاشنه‌ی آشیل اقتصادهای مدرن رشد اقتصادی تصاعدی است. به نظر اقتصاددانان، نرخ رشد «مناسب» حدود 3 درصد است؛ بر این اساس، میزان تولید اقتصادی باید هر 23 سال دو برابر شود. اگر تصور چنین رشدی برایتان دشوار است، علتش نامعقول بودن آن است. بر این اساس، میزان تولید اقتصاد آمریکا باید پس از 100 سال 16 برابر، بعد از 200 سال 256 برابر، و پس از 300 سال 5000 برابر شود. همان‌طور که کیت راوورث در کتاب «اقتصاد دوناتی» (2018) می‌گوید، نموداری در نظریه‌ی اقتصادی وجود دارد که «آنقدر خطرناک است که هرگز آن را ترسیم نمی‌کنند: نمودار مسیر بلندمدت رشد تولید ناخالص داخلی.»

در عوض، باید پرسید که ما چه چیزی را واقعاً ارزشمند می‌شماریم؟ و چطور آن را می‌سنجیم؟ نویسندگانی که در آثار خود به اقتصاد برای خیر همگانی، یا برای بهروزی همگانی، می‌پردازند از ارزش‌هایی سخن می‌گویند که با ارزش‌های مبتنی بر مالکیت خصوصی و نفع شخصی از بیخ و بن متفاوت است – آنها به جای بازده به سلامت و تاب‌آوری، و به جای خط پایان ترانزنامه به بهروزی جمعی توجه می‌کنند. پایه و اساس کار آنها مبتنی بر ادعای اخلاقی بنیادینی است که جیدایا پارودی، حقوق‌پژوه، در کتاب «این زمین، زمین ماست» (2019) آن را چنین بیان کرده است: «دنیا در اصل به همه‌ی کسانی که در آن متولد می‌شوند تعلق دارد.»

اکثر سنت‌های تمدنی قبول دارند که همه‌ی کسانی که به دنیا می‌آیند باید از حق برابر شکوفایی استعدادها و بهره‌مند باشند. اگر از این سنت‌ها پیروی کنیم، ناگزیر نتیجه

خواهیم گرفت که فرهنگ‌های مبتنی بر ثروت و مالکیت خصوصی از نظر اخلاقی ورشکسته‌اند. این فرهنگ‌ها امر خصوصی را ارزشمندتر از مردم می‌دانند.

در «ارزش‌همه‌چیز» (2019)، ماریانا ماتزوکاتو، اقتصاددان نامدار، به یکی از معایب اساسی تفکر رایج اشاره می‌کند: «تا کنون، قیمت را با ارزش اشتباه گرفته‌ایم. «اقتصاددانان و سیاست‌گذاران، نظامی گسسته از دنیای واقعی را به وجود آورده‌اند که مبادلات بازار را از بهروزی شخصی و جمعی ما مهم‌تر می‌شمارد. این منطق هم مبتنی بر دور است: درآمدزایی موجه است چون چیزی تولید می‌شود که ظاهراً با ارزش است؛ ارزش هم، به نوبه‌ی خود، بر اساس میزان درآمد تعریف می‌شود.

شاید گره‌ی کار در دوران تکنوکراسی همین است: ما چیزی را که اندازه می‌گیریم، ارزشمند می‌دانیم. وقتی چیزهای اشتباهی را اندازه بگیریم، نتیجه نادرست است. شاخص‌های رایج عملکرد اقتصادی به هیچ وجه مهم‌ترین عوامل زندگی شکوفان را اندازه نمی‌گیرند. محیط زیست طبیعی تأمین‌کننده‌ی هوای پاک، آب تمیز و خاک حاصلخیز را در نظر نمی‌گیرند. اجتماعات پرورش‌دهنده‌ی اعضای خود را نادیده می‌گیرند. شکل‌های حکمرانی پاسخگو و مسئول را در نظر نمی‌گیرند. توانایی ما برای ادامه‌ی زندگی روی کره‌ی زمین (پایداری یا بقا) را نادیده می‌گیرند. لورنزو فیورامونتی در کتاب «اقتصاد بهروزی‌محور» (2017) می‌گوید که ما نظام اقتصادی‌ای داریم «که هیچ منبع انسانی یا طبیعی‌ای را با ارزش نمی‌داند مگر اینکه بتوان از آن بهره‌برداری کرد.» نتیجه چیزی است که جولی لیوینگستون، تاریخ‌دان پزشکی، آن را «رشد خودویرانگر» می‌خواند. چالش‌های سه‌گانه‌ی تغییرات اقلیمی، بیماری‌های عالم‌گیر و نژادپرستی نظام‌مند حاکی از معایب اساسی‌تر است.

بنابراین، وقتی که تفکر اقتصادی رایج افراد را به مسیر نادرستی هدایت می‌کند، شاید واقع‌گرایانه نباشد که انتظار داشته باشیم دست به انتخاب‌های هوشمندانه‌تری بزنند. هر سال بهار می‌بینم که دانشجویان با استعداد دوره‌ی کارشناسی با گزینه‌های محدودی برای آینده‌ی خود مواجه‌اند: حقوق تجارت، مشاوره، سرمایه‌گذاری، پزشکی فوق تخصصی. آیا با سرکیسه کردن سرمایه‌گذاران، معتاد کردن مصرف‌کنندگان به کالاهای هرچه بیشتر یا پول درآوردن از راه دروغ گفتن به مردم می‌توان آینده‌ی بهتری ساخت؟ آیا با این کار امرار معاش را برای کسانی که خواهان آینده‌ی پایدار و زندگی متوازن‌اند ناممکن نمی‌کنیم؟ این وضعیت اضطراری مستلزم تغییر در منطق حاکم است؛ ما به نظامی احتیاج داریم که از ارزش‌های اصلی زندگی شکوفا — سلامت، تکثر و تاب‌آوری — حمایت کند. این نظام را می‌توان «رفاه همگانی در چارچوب مرزهای زیست‌فیزیکی» یا، به تعبیر راورث، «اقتصاد دوناتی» خواند.

ما به اقتصادی متمرکز بر شکوفایی همگانی نیاز داریم، نه به اقتصادی متکی بر این خیال خام که پول بیشتر سرانجام روزی به شکلی معجزه‌آسا به شکوفایی همگانی خواهد انجامید. فهم این واقعیت بدیهی دشوار نیست.

علاوه بر توجه به واقعیت، باید از خود پرسیم که واقعاً چه می‌خواهیم. شاید مهم‌ترین جنبه‌ی تراژدی امر خصوصی نه تخریب خانه‌ی مشترکمان به اسم نفع شخصی بلکه از دست دادن بزرگ‌ترین فرصت تاریخی و بی‌اعتنایی به رؤیای اندیشمندان گذشته است، رؤیایی که اکنون تحقق آن ممکن است: زندگی‌ای فارغ از فقر و تنگدستی. جان مینارد کینز در سال 1930 از فرهنگی سخن گفت که «پولدوستی» را «همان‌چیزی که هست، یعنی نوعی بیماری مهووع، خواهد خواند.» در چنین آینده‌ای، به تعبیر هوشمندانه‌ی واندانا شیوا، «پول رایج» در اقتصاد «نه اسکناس بلکه زندگی است.»

مایه‌ی تأسف است که اکثر فرهنگ‌های مدرن دیگر به خود اجازه نمی‌دهند که رؤیای زندگی بهتری را در سر پیورانند و برای تحقق آن بکوشند. به جای ستایش از نوعی عظمت موهوم در گذشته، چرا آدم

بالغ و سالمی را در نظر مجسم نکنیم که دیگر زندانی نظام «کالری هرچه بیشتر» نیست — آدمی فارغ از «پولدوستی» که تیم جکسون، اقتصاددان بوم‌شناس، در «رفاه عاری از رشد» (2009) «از آن سخن می‌گوید. رؤیای ما می‌تواند حتی از این هم فراتر باشد: رفاه عاری از اسارت فکری و فرهنگی، فارغ از کار پرزحمت، و رها از تقلیل زندگی به تحلیل سود و هزینه — به قول لنگستون هیوز، شاعر نامدار، زندگی‌ای که «دیگر در آن حرص و طمع روح را نمی‌فرساید.»

این می‌تواند همان زندگی‌ای باشد که نظریه‌پردازانی مثل آدرین ماره براون در کتاب «راهبرد نوظهور» (2017) «و فعالان جوان» شورای بین‌المللی جوانان بومی»، «جنبش جان سیاهان»، «جمعه‌ها برای آینده»، «جنبش طلوع آفتاب» یا «ائتلاف اقتصاد مبتنی بر بهروزی» تصویر آن را ترسیم کرده‌اند. اعضای این گروه‌ها رؤیای زندگی در اجتماعات پایدار، سالم و کثرت‌گرا را در سر می‌پرورانند. آنها از اقتصادهای خلاق و عاری از کربن، و از اجتماعاتی سخن می‌گویند که کار هدف‌مند و معنی‌دار را در دسترس همه قرار می‌دهد. آنها پیش‌نویس سیاست‌های پیچیده‌ای را تهیه کرده‌اند، و روایت‌های مبسوطی از اقتصاد بهروزی‌محور ارائه داده‌اند. آنها برای تأسیس چیزی مبارزه می‌کنند که آینه‌ی اکبر، حقوق‌پژوه، در «نیویورک تایمز» از آن با عنوان نظام حکمرانی‌ای یاد کرده که «بیش از هر چیز به فکر تأمین نیازهای مردم است نه جلب سود و منفعت.» به اختصار باید گفت که با تأسیس چنین نظامی می‌توانیم، با همبستگی با یکدیگر، جامعه‌ای مناسب برای خیر همگانی، و نه فقط عده‌ای اندک، ایجاد کنیم.

با توجه به وضعیت فعلی دنیا، وسوسه می‌شویم که چنین افکاری را خام و ناپخته بخوانیم. اما اگر دقت کنیم، می‌بینیم که در همه‌جا ساختار کهن ترک خورده و نور حیات از روزه‌های آن به درون راه یافته است. همان‌طور که پاتریشیا هیل کالینز، نظریه‌پرداز اجتماعی، به ما یادآوری می‌کند، «هرقدر وضعیت تیره‌وتار باشد، باز هم امکان انتخاب و قدرت عمل داریم.»

در سال 2019، جوانان آلمانی بیانیه‌ای با این عنوان خطاب به نسل‌های قبلی صادر کردند: «شما برنامه‌ای ندارید.» آنها می‌خواهند چشم‌انداز نویدبخشی را برای

نسل‌های آینده ترسیم کنند. روتخر برگمن، روشنفکر نامدار هلندی، از ما خواسته است که از دفاع از امر غیرقابل‌دفاع دست برداریم. کتاب او، «آرمان‌شهر برای واقع‌گرایان» (2017) «مبتنی بر فهم عمیق این مسئله است که بسیاری از آرمان‌شهرها از واقعیت فعلی واقع‌گرایانه‌ترند. با وجود این، آدم‌های آراسته‌ای که مدارک تحصیلی معتبر و حساب‌های بانکی پرپولی دارند، واقعیت فعلی را تنها گزینه‌ی ممکن می‌دانند و از آن دفاع می‌کنند.»

ما به گفتگوی دموکراتیک فراگیری درباره‌ی آمیزه‌ای از سیاست‌های مروّج خیر همگانی احتیاج داریم تا بر تراژدی امر خصوصی غلبه کنیم. آزادی جدید باید با واقعیت‌های طبیعت و حقوق دیگران سازگار باشد. دوباره خواهیم فهمید که آزادی باید مقید به حدود باشد. این امر مستلزم پذیرش بعضی تغییرات دشوار است — عدم استفاده از سوخت‌های فسیلی یا مصرف انبوه گوشت و اعتراف به وجود نابرابری‌های عنان‌گسیخته. در آینده‌ای مبتنی بر بهروزی و پایداری، بسیاری از مهارت‌ها و حرفه‌ها منسوخ خواهد شد، و احتمالاً تعداد شغل‌های از رده خارج شده از شغل‌های جایگزین بیشتر خواهد بود. در نتیجه، این فرصت برای همه فراهم خواهد شد تا روزهای کاری خود را کاهش دهند. بعضی از اقدامات لازم برای تحقق چنین آینده‌ای عبارت‌اند از:

- وضع قوانین محلی، ملی و بین‌المللی برای جلوگیری از نقض محدودیت‌های حیاتی بوم‌شناختی؛
- اصلاح معایب هولناک بازار از طریق محاسبه‌ی هزینه‌ی واقعی، بها دادن به کارهای حیاتی و کارکنان شاغل در این بخش، پایان دادن به خصوصی‌سازی سود و عمومی‌سازی زیان، و تأمین هزینه‌ی خدمات حیاتی زیستبومی و اقتصاد مراقبتی (برای مثال، محاسبه‌ی هزینه‌ی واقعی بنزین می‌تواند قیمت آن را به گالنی 16 دلار افزایش دهد)؛

- تأمین خدمات اساسی و درآمد پایه برای همه («این واقعیتی بدیهی است که بهره‌مندی از ملزومات زندگی، آزادی و خوشبختی حق مسلم همه‌ی ساکنان کره‌ی زمین است»)

- دسترسی همگانی به کار، زیرا هر کسی باید از فرصت اشتغال هدف‌مند و بامعنی بهره‌مند باشد؛

● پذیرش اخلاقی این امر که هیچ چیز - نه نژاد، نه ملیت، نه جنسیت، نه کوشش‌های شخصی، نه محل زندگی - نمی‌تواند فقر یا ثروت شدید را توجیه کند؛

و، از همه مهم‌تر، پذیرش این واقعیت که ما مالک این سیاره نیستیم و صرفاً آن را از «هفتمین نسل بعدی» به امانت گرفته‌ایم. همان‌طور که بسیاری در کودکان آموخته‌اند، همیشه باید به این اصل توجه کرد: «امانت را دست‌نخورده، یا حتی بهتر از آنچه تحویل گرفته‌ای، به صاحب‌اش بازگردان.»

بله، اکنون زمان بازنویسی سناریو است. بحران تغییرات اقلیمی، بیماری عالم‌گیر کووید-19، نژادپرستی و نابرابری نظام‌مند همگی جزئی از

همان سناریوی بدی - تراژدی امر خصوصی - هستند که ناتوانی (یا بی‌میلی نخبگان) به تأمل درباره‌ی آینده‌ای بهتر بر وخامت آن افزوده است.

هرچند خودخواهی کوتاه‌بینانه، در قالب ایدئولوژی‌های مدافع امر خصوصی، بارها دنیا را به لبه‌ی پرتگاه رانده است اما تا کنون عمدتاً به علت توانایی برای همکاری نجات یافته‌ایم. اکنون زمان آن فرارسیده است که استعداد خارق‌العاده‌ی آفرینشگری و همکاری خود را در ساختارهای حکمرانی بگنجانیم و این توانایی را به بخشی از منطق حاکم بر جوامع مدرن تبدیل کنیم. در این صورت شاید بتوانیم چیزی را ایجاد کنیم که دیگران تنها رؤیای آن را در سر پرورانده‌اند: نظامی متمرکز بر بهروزی مردم و

کراهی زمین، و تحقق قابلیت‌های فردی و جمعی انسان‌ها.

برگردان: عرفان ثابتی

دِرک فیلیپسن در دانشگاه دوک در کارولینای شمالی سیاست عمومی و تاریخ درس می‌دهد. او عضو ارشد «مؤسسه‌ی اخلاق کینان» است. آنچه خواندید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Dirk Philipsen, 'Economics for the people', *Aeon*, 22 October 2020.

چهارشنبه‌ی شدیدی



هادی خرسندی

ناگاه ستون و در و دیوار بهم کوفت
سیل به همه جای وطن جاری اسلام
یک چله سر آمد که بینیم شب و روز
قهاری آخوند و تبه‌کاری اسلام
بگذشت چهل سال که ما باز بینیم
بی قدری و بدمزه‌بی و خواری اسلام
اما تو بگو این همه آخوند کجا بود
آن سال، که کرد نر همه یاری اسلام؛
آن منبر چل پله که در مسجد ما بود
غافل شده بودیم که اسب تروا بود!

هادی - لندن - اول آذر ۱۴۰۲ - ۲۲ نوامبر

دیر ندر ندره شده لا تاری اسلام
رفتنر خلایق به هواداری اسلام
از طیف چپ و توده‌ای و راست و ملی
با کله دویر ندر به همکاری اسلام
زان پیشتر آن شاه خرافاتی مزه‌ب
میود و لینعمت درباری اسلام
سرمایه اوقاف و مزایا و مواجب
شدموجب پروئی و پرواری اسلام
اسلام قوی بود که حمله به وطن کرد
آخوند نر علم گشت به سرداری اسلام

چرا نظامیان کاسب کار می شوند؟



یورن برومل هورستر
ولف کریستن بائز

بازدید سرلشکر باقری از نمایشگاه اقتدار سپاه در عرصه سازندگی

صحنه‌ی سیاست جهانی نیز زمینه را برای «خصوصی کردن امنیت» مهیا کرده است. اما کسب و کار اقتصادی نظامیان چیست؟ هر فعالیت اقتصادی که زیر نفوذ نظامیان انجام شود، در کتاب برومل-هورستر و بائز، کسب و کار نظامیان خوانده می‌شود؛ چه مثلاً وزارت دفاع کشور آن را اداره کند؛ در اختیار شاخه‌های نیروهای مسلح رسمی باشد؛ واحدها یا افسرانی خاص به اداره‌اش بپردازند؛ یا اصلاً در اداره‌ی گروه‌های شبه نظامی باشد. امپراطوری‌های تجاری که ارتش‌های اندونزی، پاکستان و چین اداره می‌کنند، مثال اعلای چنین فعالیت‌هایی هستند. با وجود چنین مثال‌هایی، سطح مشارکت نظامیان در اقتصاد بسته به شرایط سیاسی کشورها متفاوت است. عطف به همین موضوع است که ویراستاران کتاب تذکر می‌دهند که مهم‌ترین مانع انجام این تحقیقات، سرّی بودن فعالیت‌های اقتصادی متصل به نیروهای نظامی است.

هزینه‌های ارتش را تأمین می‌کند. اما آیا کسب و کار نظامیان فقط موردی از فعالیت‌های اقتصادی دولتی است؟ این مسئله‌ی مهمی است که کتاب به آن می‌پردازد و نشان می‌دهد که چه وجه تمایزهای جدی‌ای میان این دو وجود و چرا کاسب‌کاری نظامیان اهمیتی خاص دارد. می‌دانیم اینکه نظامیان برای کسب سود وارد فعالیت اقتصادی شوند، امر جدیدی نیست. در شرق و غرب عالم، غارت کردن و غنیمت بردن در جنگ‌ها رسمی دیرینه بوده است؛ خیلی از اوقات به جای مزد به سربازان و مزدوران رخصت غارت می‌دادند، و دستیابی به غنایم نیز از انگیزه‌های اصلی جنگ‌سالاران قدیم برای نبرد بود. برخی معتقدند که ریشه‌ی فعالیت‌های اقتصادی کنونی نظامیان را نیز می‌توان به همان انگیزه‌های قدیمی برگرداند؛ یعنی تأمین زندگی سربازان، و تهیه‌ی سازوبرگ و تجهیزات، و نگهداری و توسعه‌ی سازمان نظامی. امروزه نیروهای نظامی کشورهای دموکراتیک تماماً متکی به بودجه‌های مصوب پارلمان‌های منتخب هستند، اما این وضعیت جدیدی است و، از این گذشته، محدود به کشورهای خاص است. در حالی که، خصوصاً پس از پایان جنگ سرد، جنگ‌سالاران در کشورهای جنوب باز به صحنه برگشته‌اند، و تغییرات راهبردی

فعالیت اقتصادی نظامیان، اعم از ارتش‌های رسمی کشورها و شبه نظامیان مسلح، ابعادی جهانی دارد و خصوصاً از ابتدای قرن بیست و یکم موضوع تحقیقات جدی بوده، که البته چندان پرشمار نیستند. یکی از نخستین آثار جدی در این زمینه

کتابی است که یورن برومل-هورستر، و ولف کریستن بائز تدوین کرده‌اند، با عنوان ارتش در مقام کنشگر اقتصادی: نظامیان بر سر کسب و کار. این کتاب علاوه بر مقاله‌ی آغازین و نتیجه‌گیری، که به قلم همین دو نویسنده است، هشت مقاله‌ی دیگر را شامل می‌شود که نویسندگان‌شان راجع به حضور نظامیان در اقتصاد کشورهای مختلف نوشته‌اند.

در این کتاب می‌بینیم که فعالیت‌های اقتصادی معاصر نظامیان در جهان بسیار متنوع و از برخی جهت‌ها شبیه به فعالیت اقتصادی بخش خصوصی است؛ در حالی که، تفاوت اساسی در اداره‌کنندگان این فعالیت‌ها و دلایل انجام‌شان است. نظامیان اداره‌کنندگانی هستند که جایگاه ممتازی در سیاست، و اهرم‌های منحصر به فردی برای پیشبرد کارشان دارند؛ فعالیت‌شان هم منحصر به مثلاً ساخت سلاح نمی‌شود، بلکه اتفاقاً در فعالیت‌هایی وارد می‌شوند که به رقابت یا بخش خصوصی می‌پردازند. خصوصاً، در کشورهای موسوم به «جنوب جهانی»، نظامیان با دست‌زدن به فعالیت اقتصادی، منابع مالی‌ای برای نیروهای مسلح فراهم می‌کنند که گاه بسیار فراتر از بودجه‌هایی است که پارلمان‌ها به آنها تخصیص می‌دهند. نویسندگان به مورد اندونزی اشاره می‌کنند که بودجه‌ی پارلمانی‌اش ظاهراً فقط یک‌چهارم کل

مطالعات موردی

تنوع جهانی فعالیت‌های اقتصادی نظامیان در مقالات کتاب بازتاب یافته است. آرژانتین تا ۱۹۸۹ در سیطره‌ی نظامیان بود، و فعالیت اقتصادی ارتش هم وسیع و عمدتاً بر صنایع سنگین متمرکز بود. این فعالیت‌ها درگیر فساد فراوان شد و استخدام‌های فراتر از نیاز بسیار ناکارآمدش کرد. تلاش‌هایی که در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ برای خارج کردن این صنایع از دست نظامیان انجام شد نیز پرهزینه از آب درآمد. در کشورهای دیگر آمریکای لاتین، مانند السالوادور، گواتمالا، هندوراس و نیکاراگوئه، که تجربه‌ی سال‌ها درگیری نظامی دارند، نیروهای مسلح به واسطه‌ی شرایط درگیری، اداره‌ی شمار قابل ملاحظه‌ای از کسب‌وکارها را به دست گرفته‌اند. با گذر از شرایط جنگی، نظام‌های پارلمانی نتوانستند به طور مؤثری از سلطه‌ی اقتصادی نظامیان بکاهند، ولی آگاهی و حساسیت عمومی نسبت به مخاطرات این مسئله رو به فزونی بوده.

سابقه‌ی فعالیت اقتصادی نظامیان در چین به قبل از تأسیس جمهوری خلق بر می‌گردد: ارتش چین به طور سنتی عهده‌دار فعالیت‌های اقتصادی‌ای بود که به تأمین آذوقه، لباس و سایر مایحتاج مربوط می‌شدند. این امر پس از انقلاب هم ادامه پیدا کرد و به نحو و اندازه‌ای گسترش یافت که با آغاز سیاست‌های آزادسازی اقتصادی، بیرون‌راندن نظامیان، که امتیازات ویژه در دسترسی به زیرساخت‌ها داشتند، تبدیل به امری میرم در این عرصه شد. به این ترتیب، دولت چین در دهه‌ی ۱۹۹۰ امپراطوری اقتصادی ارتش خلق را محدود کرد، هر چند کاملاً از میان بر نداشت.

وضع ویتنام شباهت‌هایی به چین داشت، چون خودکفایی مهم‌ترین انگیزه‌ی توجیه‌کننده‌ی فعالیت‌های اقتصادی ارتش این کشور به شمار می‌رفت. معضل اساسی ویتنام اما این بود که در مقاطعی تا یک‌چهارم نیروهای نظامی این کشور درگیر فعالیت‌های اقتصادی شدند، و این فعالیت‌ها در عین حال با فساد و ناکارایی چشمگیری همراه بود. به همین دلیل، یکی از گرفتاری‌های حزب کمونیست ویتنام در اوایل قرن بیستم محدود کردن فعالیت‌های اقتصادی نظامیان بوده است.

ارتش در اندونزی، از بدو تأسیس این کشور، شأن ایدئولوژیک خاصی داشته است و خود را «نگهبان ملت»

می‌خواند. فعالیت‌های اقتصادی ارتش این کشور با توجیه تأمین منابع درآمدی‌اش نیز زیر سایه‌ی همین شعار شکل گرفته است. این فعالیت‌ها موجب فراهم آمدن امکانات رفاهی قابل توجهی برای نظامیان و کارکنان ارتش شده است، اما در عین حال بسیار غیرشفافند و ارتش هم درقبالشان پاسخگو نیست.

پاکستان مورد بسیار جالب توجهی است: ارتش عملاً مهار کل حکومت را در دست دارد، و علاوه بر آن با دراختیارداشتن نظام «رفاه اساسی» که کارکنانش آن را اداره می‌کنند، نفوذ قابل توجهی در جامعه دارد. فعالیت‌های گسترده‌ی اقتصادی ارتش پاکستان با فساد زیادی همراه بوده است، و در عین حال، سرکوب بودن فعالیت‌های ارتش امکان ترسیم مختصات دقیق کارهای اقتصادی‌اش را هم نمی‌دهد. با وجود این، محققانی که در این کتاب راجع به پاکستان نوشته‌اند به نکات جالبی اشاره کرده‌اند. از جمله اینکه، به نظر می‌رسد برخلاف این توجیه که ارتش فعالیت اقتصادی می‌کند تا کمبود بودجه‌ی تخصیصی از منابع عمومی را جبران کند، فعالیت‌های رفاهی ارتش در واقع موجب شده‌اند که نتواند حتی همان بودجه‌ی عمومی را صرف مخارج تعیین‌شده بکند و برعکس، از محل این بودجه به تأمین هزینه‌های رفاهی می‌پردازد.

نویسندگان کتاب نشان داده‌اند که تنوع قابل توجهی در شکل فعالیت‌های اقتصادی نظامیان در دنیا وجود دارد. مورد ارتش‌های آفریقای مرکزی، که در آنها فعالیت اقتصادی توسط افراد نظامی با اتکاء به نفوذ شخصی و اسلحه‌شان انجام می‌شود و درگیر فعالیت‌های غیرقانونی هستند، با موارد پیشین تمایز صوری قابل ملاحظه‌ای دارد. توجیه این فعالیت‌ها از سوی این نظامیان معمولاً این است که حقوقشان ناچیز است. مورد روسیه از جهاتی با چین و ویتنام قابل مقایسه است، اما پیامدهای آزادسازی اقتصادی برای ارتش روسیه متفاوت بوده است.

چرا نظامیان وارد اقتصاد می‌شوند؟

برای فهم این معنی باید بینیم تلقی از نقش نیروهای نظامی در جامعه و در ساختار حکومت چیست، و نظامیان اساساً قرار است چه کاری بکنند. به‌رغم تفاوت‌های تاریخی قابل توجه

میان ارتش‌های کشورهای مختلف، این نیروها همواره سه کارکرد داشته‌اند: ایجاد اطمینان از این که ساختارهای کشور می‌توانند کارشان را بکنند؛ بازدارندگی در برابر تهدیدها و الزام قهری دیگران به خواست دولتشان؛ معمولاً هم پشت همه‌ی این کارکردها وظیفه یا نقشی اولیه قرار دارد: تأمین امنیت.

دولت‌ها باید بتوانند منابع مورد نیاز نیروی نظامی را تأمین کنند تا نیروی نظامی بتواند نقش‌هایش را ایفا کند. به‌علاوه، دولت‌ها باید سازمان و نیروی انسانی لازم را برای نیروی نظامی تدارک ببینند. این وظایف به روش‌های متفاوتی انجام می‌شود. بودجه‌ی نیروهای نظامی و حیطه‌ی اختیاراتشان در دولت‌های دموکراتیک توسط پارلمان تنظیم و تدوین می‌شود، و این بودجه اهرمی در دست حکومت برای مهار ارتش است. در دولت‌های دموکراتیک معمولاً این امکان برای ارتش‌ها در نظر گرفته نمی‌شود که فاصله‌ی میان بودجه‌های تخصیصی با توقعاتشان را خودشان جبران کنند. اما در کشورهای جنوب این ابتکار عمل‌ها مجال می‌یابند. این مجال خصوصاً در زمان جنگ به وجود می‌آید که فعالیت نیروهای نظامی حیاتی‌تر به نظر می‌رسد، اما لزوماً به این زمان محدود نمی‌ماند.

نقش‌های ثانویه نیروهای مسلح

بسته به شرایط و سوای حفظ امنیت، ارتش‌ها نقش‌های ثانویه‌ای هم بر عهده می‌گیرند که از جمله دفاع غیرنظامی، مانند کمک‌رسانی بعد از مصائب طبیعی را می‌توان یاد کرد. دفاع غیرنظامی در برخی کشورها به عهده‌ی نیروهای مسلح است و در برخی دیگر به وزارتخانه‌های متفاوتی محول شده است.

نقشی دیگر، که با همان تأمین امنیت در ارتباط است، کمک به پلیس برای برقراری نظم عمومی است. این کمک بیش‌تر در کشورهای در حال توسعه معمول است، اما استفاده از نیروی نظامی در نقش همیار پلیس یا حتی جان‌نشینش باعث می‌شود مرز میان امنیت نظامی و امنیت شهروندی مخدوش شود. نقش دیگری که نیروهای نظامی ایفا می‌کنند، مداخله در سیاست داخلی با توجیه حفظ ارزش‌های ملی و ایدئولوژیک است. این امر در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در کشورهای آمریکای لاتین بسیار مشهود بود، و در حال حاضر سپاه پاسداران در ایران چنین نقشی را در حد افراط بازی می‌کند.

استفاده از نیروهای نظامی برای ساخت تأسیسات زیربنایی از دیگر نقش‌هایی است که در برخی کشورها و برخی موقعیت‌ها به نیروهای نظامی محول می‌شود. در دوره‌های صلح این کار همچنین راهی بوده که نیروهای نظامی را از مضرات بطالت برکنار دارند. در بسیاری از موارد، چیزی که منجر به واردشدن نظامیان در اقتصاد شده است، همان نقش توسعه‌ای است که به عهده گرفته‌اند. چنین روندی را به‌خوبی می‌توان در تحولات پس از جنگ ایران و عراق و دوران ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی در ایران دنبال کرد.

بودجه‌ی عمومی و کسب‌وکار نظامی

شاید به نظر برسد که به طور معمول هزینه‌های نظامی در کشورهای مختلف اساساً از طریق بودجه‌های مصوب پارلمان‌ها برای انجام وظایف اولیه‌شان تخصیص داده می‌شود، اما در بسیاری از کشورهای به‌اصطلاح در حال توسعه وضع غیر از این است: هزینه‌های نظامی این کشورها بسیار بیش از هزینه‌های تخصیص‌یافته از طریق بودجه است، و بودجه‌های نظامی نیز غیرشفافند و به طریق دموکراتیک تصویب نمی‌شوند. در این کشورها خیلی از اوقات فقط مخارج روزمره‌ی نظامی را در بودجه‌های معمول ارائه‌شده به پارلمان منظور می‌کنند، و مخارج خرید تسلیحات و ساخت زیربنای نظامی از مسیر دیگری تخصیص می‌یابد. واردشدن نظامیان به تجارت یکی از راه‌های معمول تأمین این هزینه‌هاست. اما این ورود شیوه‌های مختلفی دارد.

واردشدن به چارچوب اقتصاد رسمی و به‌دست‌گرفتن آشکار کسب‌وکارهای معمول یا تأسیس آنها یکی از راه‌های مرسوم است. راه دیگر اما واردشدن در اقتصاد غیررسمی است؛ مثلاً به‌کاروداشتن سربازان در طرح‌های ساخت‌وساز، یا واگذاری امکانات نیروهای نظامی به بخش خصوصی و دریافت پول در قبال آن از سوی فرماندهان. راه دیگر نیز واردشدن نیروهای نظامی در کسب‌وکارهای مجرمانه است. در نقاط مختلف جهان نیروهای نظامی برای نفع شخصی و نفع فرماندهان، و نیز تأمین هزینه‌ها به انواع کارهای غیرقانونی دست می‌زنند؛ از رشوه و باجگیری گرفته تا قاچاق. وسعت این فعالیت‌ها در برخی مناطق دنیا به قدری زیاد است که برای آن اصطلاحی وضع کرده‌اند؛ مشخصاً در کشور آفریقای سیرالئون برای نامیدن این «سربازان روز و راهزنان شب» (با ترکیب سرباز (soldier) و شورشی (rebel) عبارت «sobel» را ساخته‌اند.

ظهور کسب‌وکارهای نظامی

گرچه دلایل فعالیت‌های اقتصادی نظامیان در کشورهای مختلف متفاوت است، اما چند الگوی مشترک در میان آنها می‌توان یافت:

(۱) نظامیان به دلیل برای اینکه بتوانند امنیت را تأمین کنند، در اولویت دسترسی به منابع زیربنایی قرار می‌گیرند، بعد به واسطه‌ی همین امتیازات در انجام طرح‌های عمرانی بر رقبای غیرنظامی خود اولویت داده می‌شوند. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ این رویه از دولت‌های کمونیستی چین و ویتنام، تا حکومت‌های ضدکمونیستی آمریکای لاتین معمول بود؛

(۲) به دلایل مختلفی ممکن است بودجه‌ی نیروهای نظامی «کم» باشد، و این توجیهی می‌شود تا نظامیان برای تأمین بودجه‌ی مورد نیاز خود به اقتصاد روی آورند. این کمبود ممکن است به دلیل سوءمدیریت، فساد و از این قبیل باشد، اما همچنین ممکن است پای توسعه‌ی برنامه‌های نظامی سرّی که نمی‌خواهد با ظهور در بودجه لو رود هم در میان باشد؛

(۳) در دولت ضعیف که شهروندان هم نظارت کافی بر امور ندارند، نظامیان بیش‌تر به ورود به عرصه‌های مختلف قدرت‌یابی، خصوصاً عرصه‌ی فعالیت‌های اقتصادی، تشویق

می‌شوند. وقتی فضای سیاسی دستخوش ناآرامی شود، نظامیانی که وارد منازعه می‌شوند، به دلیل داشتن اسلحه، مزیتی دارند که دیگر نیروهای سیاسی ندارند؛ (۴) ساختار و سابقه‌ی نیروهای نظامی هم از موجبات ورودشان به اقتصاد بوده است. هسته‌ی ارتش‌های خلق چین و ویتنام را نیروهای انقلابی پیشین تشکیل می‌دادند، و این افراد بنا به سنت مبارزات پیش از انقلابشان گرایش قوی داشتند که ملزومات و مایحتاجشان را خود تهیه کنند. این گرایش پس از انقلاب به صورت فعالیت اقتصادی گسترده‌ای در آمد که درآمدش به نیروهای مسلح بر می‌گشت؛

(۵) تحولات راهبردی در سطح جهان، خصوصاً پس از پایان جنگ سرد، موجب شد که ابعاد نیروهای نظامی برخی از کشورها با مقاصد فعلی‌شان بی‌تناسب باشد. اما در موقعیت‌هایی از این دست، انگیزه‌ها لزوماً یکسان نبوده است: نظامیان بعضاً رخصت یافتند وارد اقتصاد شوند تا هزینه‌ی حجم ناموجه خود را تأمین کنند و همچنان اهرم زوری در برابر همسایگان بمانند، یا اینکه دولت‌ها با از دست رفتن لزوم برخی از نقش‌های اولیه‌ی نظامیان، آنها را در نقش‌های ثانویه، مانند کارکردهای عمرانی‌شان، به کار گرفتند و حجمشان را حفظ کردند.

پیامدهای فعالیت اقتصادی نیروهای نظامی

فعالیت اقتصادی نیروهای مسلح، به هر شکلی باشد، اهمیت دارد، چون هم نظامیان را تبدیل به کاسب‌کار می‌کند و نتیجتاً بر اقتصاد ملی اثر می‌گذارد، و هم رابطه‌ی میان شهروندان و نظامیان را عوض می‌کند. علاوه بر این، کاسب‌کارشدن نظامیان از وجوه مختلف بر توانایی نظامی کشور هم تأثیر می‌گذارد.

فعالیت‌های اقتصادی «دولتی»
مرسوم پیدا می‌کند.

تلخیص و گزارش از شهرزاد نوع‌دوست

یورن برومل‌هورستر پژوهشگر مطالعات امنیت و مشاور بانک توسعه‌ی آسیایی است. ولف‌کریستن پائز پژوهشگر منازعات مسلحانه و عضو هیأت متخصصان شورای امنیت سازمان ملل است. این گزارش مختصری است از منبع زیر:

Brömmelhörster, Jörn, and Wolf-Christian Paes. "Soldiers in Business: An Introduction." *The Military as an Economic Actor*. Palgrave Macmillan, London, 2003. 1-17

برای مهار نظامیان تضعیف می‌شود. این موضوع به نوبه‌ی خود به جاه‌طلبی بیش‌تر نظامیان دامن می‌زند. از سوی دیگر، ازدست‌رفتن نظارت باعث می‌شود که مجموعه‌های اقتصادی نظامیان مستعد فساد باشند.

نظامیان معمولاً در وضعیت نزاع یا اضطرار اجازه‌ی فعالیت اقتصادی می‌یابند، و فرض بر این است که با بازگشت اوضاع به حالت عادی باید به پادگان‌ها برگردند. اما نظامیانی که از فعالیت اقتصادی سود می‌برند و به فساد ناشی از بی‌نظارت‌بودنش هم مبتلایند در تداوم‌یافتن وضعیت نزاع می‌کوشند. همچنین، وقتی شمار قابل توجهی از نیروهای نظامی در سطوح مختلف درگیر فعالیت اقتصادی باشند، قابلیت‌ها و آمادگی نظامی‌شان هم کاهش می‌یابد. همه‌ی این موارد نشان می‌دهد که فعالیت اقتصادی نظامیان چه اهمیتی دارد و چه تفاوت‌های قابل توجهی با

مسئله این است که نظامیان کاسب‌کار معمولاً با مقررات جاافتاده‌ی بازار کار نمی‌کنند و مشمول معافیت‌های خاص هستند. همچنین نیروهای نظامی اغلب از تجهیزاتی که به خرج شهروندان برای انجام وظایف اولیه‌شان به آنها اختصاص داده شده، و از نیروهایی که به همین هدف در اختیارشان است، برای انجام فعالیت‌های اقتصادی بهره می‌برند. اولویت‌ها، دسترسی‌ها، و بهره‌مندی‌های خاص نیروهای مسلح می‌تواند توازن محیط کاسب‌وکار را به‌شدت به هم بزند، و البته باید نفوذ فرماندهان نظامی را هم به این موارد افزود.

تأثیرات ورود نظامیان به اقتصاد از لحاظ سیاسی بسیار عمیق‌تر است. وقتی وابستگی نظامیان به بودجه‌هایی که از پارلمان‌ها می‌گیرند به دلیل فعالیت‌های اقتصادی‌شان کمتر شود، نظارت نهادهای قانونی بر آنها نیز کاهش می‌یابد و اهرم شهروندان

۲۱ آذر
زاد روز زندانی سیلسی
#مریم_اکبری_منقرد
اویش از ۱۳ سال است بیون
یک روز مرخصی در زندان است
۱۳ سال به جرم دادخواهی خواهر و
برادرانش که در دهه ۶۰ اعدام شدند.
مریم اما ایستاده و در مقابل
درخیم سرخم نکرده
مریم قهرمان در زنجیر میلادت
مبارک

آقا کمال، رقیب ایلان ماسک



از نظر غفاریان، انگیزه او از ساخت ایستگاه فضایی و فرودگرهای قمری هرگز فقط ثروتمند شدن نبود؛ حتی اگر سرمایه‌گذاری در آنها به ثروتمند شدن او کمک کرده باشد. او با تأمل در مورد زمانی که اولین تجارت خود را فروخت، گفت: من نمی‌خواستم ثروتمندترین مرد گورستان باشم و در زندگی فقط به دنبال کسب درآمد بیشتر باشم، بلکه می‌خواستم زندگی‌ام بیشتر پیرامون ایجاد تغییر در جهان به سمت بهتر شدن باشد.



نظامی دور افتاده گرفته تا کارخانه ۴۷۰۰ هکتاری مواد شیمیایی «داو (Dow)» در ساحل خلیج نگراس تأمین کنند. شاید واقعا دیوانگی به نظر برسد اما به گفته غفاریان، همه کسب و کارها یک هدف مشترک دارند. وی افزود: ما باید یک گونه چندسیاره‌ای باشیم و بتوانیم به ستاره‌های دیگر برویم اما تا آن زمان، ما فقط یک خانه داریم. درست است؟ اگر بخواهم خلاصه بگویم، ما باید از خانه کنونی خود مراقبت کنیم و خانه جدیدی را نیز بیابیم.

غفاریان تأسیس کرده، مانند صفحات یک رمان علمی-تخیلی است.

- شرکت «آکسیوم اسپیس (Axiom Space)» در حال ساخت اولین ایستگاه فضایی تجاری جهان با مشارکت ناساست و نسل بعدی لباس‌های فضایی فضانوردان را نیز طراحی می‌کند. غفاریان گفت: دفعه بعد که فضانوردان را در حال راه رفتن روی سطح ماه ببینید، آنها لباس فضایی آکسیوم اسپیس را به تن خواهند داشت.

- شرکت «اینٹوئیٹیو ماشینز (Intuitive Machines)» فروودگرهای ماه را می‌سازد و در صورت خوب بودن شرایط آب و هوا، یکی از آنها را در ماه ژانویه به قطب جنوب ماه می‌فرستد. این یکی از چندین پرتابی محسوب می‌شود که قرار است راه مأموریت‌های تجاری را به ماه باز کند.

- شرکت «کوانتوم اسپیس (Quantum Space)» در حال ساخت یک آبرشاهراه فضایی است که به فضایی‌ماها کمک می‌کند تا سوخت‌گیری کنند و به سفر کردن در منطقه بین زمین و ماه بپردازند.

- شرکت «ایکس-انرژی (X-Energy)» در حال ساخت رآکتورهای هسته‌ای کوچک، پیشرفته و ضد ذوب است که می‌توانند انرژی همه چیز را از یک پایگاه

۰۱ آذر ۱۴۰۲

کمال غفاریان؛ رقیب ایلان ماسک و جف بزوس

کودک ۱۱ ساله‌ای که در اصفهان به فضا خیره شده بود و ستاره‌ها را تماشا می‌کرد، رویای پیمودن کیهان را در سر داشت اما شاید هیچ‌کس فکر نمی‌کرد او روزی به یک میلیارد بزرگ تبدیل شود و با بزرگترین غول‌های فناوری رقابت کند.

به گزارش ایسنا و به نقل از فوربس، کمتر از ۲۴ ساعت پیش از

سفر کردن به خاورمیانه و کره جنوبی برای دیدار با سرمایه‌گذاران، «کمال

غفاریان» معروف به «کم غفاریان (Kam Ghaffarian)» چند ساعت خالی را در

برنامه خود پیدا کرد تا به پرسش‌های خبرنگار فوربس پاسخ دهد. او کتیش را

درآورد و روی صندلی دفترش نشست که یک ساختمان چهارطبقه غیرقابل توصیف در حومه مرلیند است. غفاریان گفت:

شنیده‌ای که مردم به من «کم دیوانه» می‌گویند؟

این پرسش منصفانه‌ای محسوب می‌شود زیرا فهرست شرکت‌هایی که

صنعت فضایی تحت تسلط غول‌های بزرگ‌تری است که سرمایه خود را برای ساخت موشک‌ها، ماه‌نوردها، مریخ‌نوردها و وسایل نقلیه در مدار ریخته‌اند اما برخلاف «ایلان ماسک (Elon Musk)»، «جف بزوس (Jeff Bezos)» و «ریچارد برانسون (Richard Branson)»، غفاریان یک نمونه نادر از شخصی است که عمدتاً به دلیل فعالیت‌های فضایی خود میلیاردی شده، نه شخصی که پس از به دست آوردن ثروت خود به این حوزه وارد شده است.

کلید این موفقیت چیست؟ غفاریان گفت: «فرهنگ، فرهنگ و فرهنگ» اما به گفته سازمان غیرانتفاعی «بنیاد فضا (Space Foundation)»، در یک تجارت ۵۴۶ میلیارد دلاری که هنوز توسط دولت آمریکا هدایت می‌شود، در واقع باید گفت قراردادهای، قراردادهای و قراردادهای. «جی کلی سل (J. Clay Sell) مدیرعامل ایکس-انرژی و معاون سابق «وزارت انرژی آمریکا» گفت: در به دست آوردن دلارهای دولت آمریکا براساس رقابت، هیچ‌کس بهتر از کم غفاریان نیست.

دولت آمریکا تنها بازیگر این صحنه نیست. غفاریان در حال حاضر فهرستی از مشتریان تجاری دارد؛ از جمله سیستم سلامت «سیدرز-ساینا (Cedars Sinai)» برای پژوهش در مورد سلول‌های بنیادی در شرایط ریزگرانش، شرکت «جی.اچ. مام (G.H. Mumm)» برای طراحی حباب طعم‌دهنده مخصوص فضا و شرکت ژاپنی «میتسویی (Mitsui)» که با اکسیژم اسپیس نیز مشارکت دارد. دولت‌های خارجی مانند کانادا و عربستان سعودی نیز برای دسترسی به فضا هزینه پرداخت می‌کنند. اکسیژم اسپیس قبلاً دو مأموریت موفق و کاملاً خصوصی سرنشین‌دار به «ایستگاه فضایی بین‌المللی (ISS)» را با شرکت «اسپیس ایکس (SpaceX)» در آوریل ۲۰۲۲ و مه سال گذشته انجام داده است که مأموریت اول، سه فضانورد تجاری و مأموریت دوم، دو فضانورد سعودی را به ایستگاه فضایی فرستاد. این شرکت ادعا دارد که از ماه اوت، بیش از ۲٫۲ میلیارد دلار را در قراردادهای مشتریان تضمین کرده است.

سرنوشت نهایی ما این است که نسل بشر، میان ستاره‌ای شود. این سابقه به غفاریان کمک کرده است تا سرمایه‌گذاران را جذب کند. اکسیژم

اسپیس در ماه اوت، ۲۵۰ میلیون دلار دیگر را در یک برنامه تأمین مالی به رهبری شرکت «الجزیره کپیتال (Aljazeera Capital)» عربستان سعودی و شرکت داروسازی «بوریونگ (Boryung)» کره جنوبی جمع‌آوری کرد. در همان ماه، اینتوتیو ماشینز از یک سرمایه‌گذاری خصوصی ۲۰ میلیون دلاری برخوردار شد و پس از اولین حضور دشوار خود به عنوان یک شرکت سهامی عام، منابع مالی خود را تقویت کرد. ایکس-انرژی که شرکت داو و شرکت سهامی خاص «ارس منیجمنت (Ares Management)» از سرمایه‌گذاران آن هستند، در ماه سپتامبر تقریباً ۱٫۱ میلیارد دلار ارزش داشت. جدیدترین و کوچک‌ترین بخش از ثروت غفاریان، کوانتوم اسپیس است که در ماه دسامبر ۱۵ میلیون دلار جمع‌آوری کرد.

فوربس در مجموع، ثروت غفاریان را ۲٫۲ میلیارد دلار تخمین می‌زند که بیشتر به لطف سهام او در استارت‌آپ‌های فضایی و هسته‌ای است. این مبلغ برای یک مهاجر ایرانی که در سال ۱۹۷۶ با گرفتن یک قرض ۲۰۰۰ دلاری از عمویش برای تحصیل در کالج واشنگتن دی‌سی به آمریکا رفت، بد نیست.

«کریس استات (Chris Stott)» بنیان‌گذار و مدیرعامل شرکت «لانستار دیتا هولدینگز (Lonestar Data Holdings)» که با اینتوتیو ماشینز برای ذخیره داده‌های سطح ماه همکاری می‌کند، گفت: مردم در مورد بزوس، ماسک و برانسون فکر می‌کنند. آنها باید کم غفاریان را هم در این فهرست قرار دهند زیرا او به همان اندازه کار انجام می‌دهد. همچنین، او بسیار باهوش است زیرا از هر کاری که بزوس و ماسک انجام می‌دهند، استفاده می‌کند.

غفاریان در مقایسه با امثال ماسک و بزوس که میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری می‌کنند، ممکن است مانند یک سیارک در یک کهکشان بزرگ باشد اما او آنها را نه به عنوان رقیب، بلکه به عنوان شریک می‌بیند. غفاریان گفت: من برای ایلان و «گوئین شاتول (Gwynne Shotwell)» رئیس اسپیس ایکس، احترام زیادی قائل هستم. آنها دوستان فوق‌العاده‌ای هستند. جف بزوس هم همین طور.

غفاریان نیز مانند دیگر کارآفرینان فضایی شناخته‌شده، برنامه‌های بسیار جسورانه‌تری دارد. هدف او از ساخت فوری اولین ایستگاه فضایی تجاری و فرودگرهای ماه، کاهش دادن هزینه‌های ورود به فضا دقیقاً به همان روشی است که موشک‌های قابل استفاده مجدد اسپیس ایکس، پرتاب مأموریت‌ها را

ارزان‌تر، آسان‌تر و سریع‌تر کردند. به ایده ساخت فیلم «تام کروزر (Tom Cruise) در یک ایستگاه فضایی واقعی یا توسعه دارو در گرانش صفر فکر کنید که شرکت‌های غفاریان در تبدیل کردن هر دوی آنها به واقعیت کمک می‌کنند.

این تازه آغاز ماجراست. غفاریان در مورد هدف بلندمدت خود گفت: سرنوشت نهایی ما این است که نسل بشر، میان ستاره‌ای شود.

اولین گام در مدار پایین زمین، ساخت ایستگاه فضایی است. هدف بعدی، فرستادن فرودگرها به ماه و ساخت یک پایگاه انسانی روی آن خواهد بود. مرحله بعد، ساخت فناوری‌هایی است که می‌توانند به سیاراتی فراتر از منظومه شمسی ما بروند.

از اصفهان تا آمریکا

روبایهای غفاریان برای رفتن به بیرون از این دنیا، به دوران کودکی او در شهر باستانی اصفهان برمی‌گردند که دوست داشت در آنجا به ستاره‌ها خیره شود. شب ۲۰ ژوئیه ۱۹۶۹، غفاریان ۱۱ ساله در تلویزیون سیاه و سفید خانه همسایه، «نیل آرمسترانگ (Neil Armstrong)» و «باز آلدرین (Buzz Aldrin)» را تماشا کرد که به عنوان اولین انسان‌ها روی ماه قدم گذاشتند. غفاریان با یادآوری این خاطره گفت: واقعا یک لحظه دگرگون‌کننده بود و مرا ترغیب کرد که این همان کاری است که می‌خواهم انجام دهم.

آخرین مأموریت آمریکا به ماه در سال ۱۹۷۲ بود. چهار سال بعد، غفاریان با یک قرض ۲۰۰۰ دلاری از عمویش به واشنگتن دی‌سی رفت تا در «دانشگاه کاتولیک آمریکا (CUA)» تحصیل کند. او شب‌ها خودروها را در مرکز شهر پارک می‌کرد تا این بدهی را پرداخت کند و در عین حال، در رشته‌های علوم و مهندسی رایانه درس می‌خواند. غفاریان در سال ۱۹۸۰ فارغ‌التحصیل شد.

اولین شغل او در شرکت فناوری اطلاعات «کامپیوکر (CompuCare)» مستقر در ویرجینیا بود و هم‌زمان تحصیلات خود را در رشته مهندسی الکترونیک و کارشناسی ارشد مدیریت اطلاعات ادامه می‌داد. اولین تلاش غفاریان در صنعت فضایی، در سال ۱۹۸۳ بود که در غول هوافضای «لاکهید (Lockheed)» کار کرد و پس از آن به شرکت «آفورد ارو اسپیس (Ford Aerospace)» وارد شد. او در آنجا به کار کردن روی قراردادهای ناسا و دولت فدرال آمریکا پرداخت.

در سال ۱۹۹۴ غفاریان به «هارولد استینگر (Harold Stinger)» که او را در لاکهید ملاقات کرده بود، برخورد کرد. این دو نفر، شرکتی به نام «استینگر غفاریان تکنولوژیز (Stinger Ghaffarian Technologies)» را با کمک یک برنامه فدرال تأسیس کردند که به کسب و کارهای متعلق به اقلیت‌ها کمک می‌کرد. اولین دفتر این شرکت، زیرزمین خانه غفاریان بود.

غفاریان گفت: ما تصمیم گرفتیم که شرکت خودمان را با همین کار تأسیس کنیم که اساسا تجارت پیمانکاری دولتی بود. من خانه را فرو گذاشتم و ۲۵۰ هزار دلار گرفتم و این گونه کار را آغاز کردیم. تا سال ۲۰۰۶، استینگر غفاریان تکنولوژیز با قراردادهای ۱۰۰ میلیون دلاری برای ارائه خدمات مهندسی و پشتیبانی ماموریت، به بیستمین پیمانکار بزرگ ناسا تبدیل شد. غفاریان سه سال بعد، سهام استینگر را خرید. «کریس کوپلیتی (Chris Quilty)» موسس و یکی از مدیران شرکت «کوپلیتی اسپیس (Quilty Space)» که به تحقیقات در بازار فضایی می‌پردازد، گفت: او مهارتهایی را برای بستن قراردادهای دولتی دارد و از آنجا که این بازار ذاتا یک بازار دولتی است، این مهارت بسیار مهمی به شمار می‌رود.

مهارت دیگر غفاریان، توانایی او در ترغیب کردن نیروهای سابق ناسا برای پیوستن به او در بخش خصوصی است. شرکت‌های غفاریان، حداقل ۱۸ ستاره سابق ناسا را در خود جای داده‌اند که تجربه زیادی را به ارمغان می‌آورند و سرمایه‌گذاران را نیز متقاعد می‌کنند که می‌توانند در بازاری موفق شوند که در حال شلوغ شدن است. در سال ۲۰۱۲، غفاریان با «استفن آلتاموس (Stephen Altemus)» معاون سابق «مرکز فضایی جانسون» ناسا که فرود آپولو روی ماه را هدایت کرده بود، برای راه‌اندازی اینتوتیو ماشینز همکاری کرد. سه سال بعد، غفاریان «مایکل سافردینی (Michael Suffredini)» که به مدت یک دهه مدیریت برنامه ایستگاه فضایی بین‌المللی را بر عهده داشت، متقاعد کرد تا در تأسیس کردن آکسیوم اسپیس به او بپیوندد.

سافردینی درباره تماس تلفنی خود با غفاریان بلافاصله پس از خروج از ناسا گفت: با او تماس گرفتم و گفتم: «کم، تنها کاری که می‌دانم این است که یک

ایستگاه فضایی را بسازم و راه‌اندازی کنم. «او پاسخ داد: «بسیار خوب، اجازه بده در مورد آن فکر کنم. «روز بعد تماس گرفت و گفت: «بیا یک ایستگاه فضایی بسازیم.»

«کرت شرر (Kurt Scherer)» شریک مدیریتی در شرکت سرمایه‌گذاری «سی ۵ کپیتال(C)» ۵ (Capital) مستقر در واشنگتن که هم در آکسیوم اسپیس و هم در ایکس-انرژی سرمایه‌گذاری کرده است، گفت: این مهم‌ترین مؤلفه است و به وضوح یک مزیت رقابتی به شمار می‌رود.

سابقه غفاریان در برنده شدن قراردادها از ناسا که ادعا می‌کند استینگر غفاریان تکنولوژیز نسبت برد ۸۰ درصد را در مقایسه با میانگین زیر ۵۰ درصد داشته است، به آکسیوم اسپیس و اینتوتیو ماشینز کمک کرد تا در مناقصه‌های اصلی حوزه‌های گوناگون از لباس‌های فضایی گرفته تا برنامه تجاری ماه موفق شوند. وی افزود: این توانایی در مناقصه قراردادهای موفقیت در آنها، سلاح مخفی ماست.

حتی ایکس-انرژی نیز در فضا فعال است. این شرکت سال گذشته به طور مشترک با اینتوتیو ماشینز، قراردادی به ارزش پنج میلیون دلار برنده شد که به منظور سرمایه‌گذاری از سوی ناسا و وزارت انرژی آمریکا در طراحی یک راکتور هسته‌ای قابل حمل برای سطح ماه بود. همه این پروژه‌ها به سرمایه‌گذاری نیاز دارند. به همین دلیل است که غفاریان، شرکت استینگر غفاریان تکنولوژیز را در سال ۲۰۱۸ به قیمت ۲۵۵ میلیون دلار به شرکت «کی‌بی‌آر (KBR)» فروخت و پول آن را نقدا گرفت تا سایر سرمایه‌گذاری‌هایش را جلو ببرد. او با اشاره به شرکت‌های آکسیوم اسپیس، اینتوتیو ماشینز و ایکس-انرژی گفت: موافقی وجود دارد که فکر می‌کنم شاید نباید آن را می‌فروختم زیرا استینگر غفاریان تکنولوژیز یک تجارت باورنکردنی جریان نقدی بود اما این‌ها شرکت‌های فناوری هستند و باید پول زیادی در آنها ریخته شود.

سرمایه‌گذاری در فضا رو به افزایش است و غفاریان موفق شد سرمایه‌گذاران را تحت تأثیر قرار دهد تا سرمایه‌های مورد نیاز او را برای راه‌اندازی این مشاغل تأمین کنند. «داکین اسلوس (Dakin Sloss)»

موسس و شریک عمومی شرکت «پرایم موورز لب (Prime Movers Lab)» که هم در آکسیوم اسپیس و هم در کوانتوم اسپیس سرمایه‌گذاری کرده است، گفت: کم یکی از معدود افرادی است که توانایی دیدن آینده‌های بزرگ، جسورانه و

بلندپروازانه را دارد و می‌تواند افراد زیادی را ترغیب کند تا به این چشم‌انداز باور داشته باشند.

غفاریان می‌گوید، وقتی از ۱۰، ۱۵ یا ۲۰ سال آینده صحبت می‌کنید، امید من این است که ما یک شهر فضایی داشته باشیم. بازارهای عمومی به اندازه حامیان خصوصی مهربان نبوده‌اند. ایکس-انرژی یک ماه پس از بازنگری ارزش خود، به قرارداد ترکیب تجاری با ارس منیجمنت خاتمه داد. سهام شرکت اینتوتیو ماشینز از زمان آغاز کار در بازار سهام، ۷۰ درصد کاهش یافته است زیرا سرمایه‌گذاران به تأخیر این شرکت در اولین پرتاب فمیری پی بردند. این پرتاب که ابتدا برای نوامبر برنامه‌ریزی شده بود، به دلیل ازدحام سکوپ پرتاب در «پایگاه فضایی کیپ کاناورال» تا ژانویه به تعویق افتاد. یک شرکت آمریکایی دیگر به نام «استروبویتیک (Astrobotic)»، کاوشگر مخصوص به خود را دارد که انتظار می‌رود در شب کریسمس به فضا پرتاب شود و غفاریان را شکست دهد.

رقابت در سراسر جهان شدید است. در صنعت هسته‌ای، شرکت «تراپاور (TerraPower)» بیل گیتس که در حال ساخت یک راکتور آزمایشی بزرگ‌تر از راکتور ایکس-انرژی است، هم‌زمان با شرکت غفاریان در سال ۲۰۲۰ برنده قرارداد وزارت انرژی آمریکا شد. در قلمرو ایستگاه‌های فضایی، آکسیوم اسپیس باید با شرکت‌های «بلو اوریجین (Blue Origin)» و «سیرا اسپیس (Sierra Space)» جف بزوس و غول‌های صنعت شامل «لاکهید مارتین (Lockheed Martin)» و «نورثروپ گرومن (Northrop Grumman)» رقابت کند که با هلدینگ «ویجر اسپیس (Voyager Space)» مستقر در دنور و استارت‌آپ‌هایی مانند «وست (Vast)» متعلق به «جد مک‌کالب (Jed McCaleb)» میلیاردر ارز دیجیتال همکاری دارند. علاوه بر استروبویتیک و بلو اوریجین، استارت‌آپ ژاپنی «آکاسپیس (iSpace)» در حال برنامه‌ریزی کردن برای دومین ماموریت به ماه در سال ۲۰۲۴ است که اولین فرودگر آن در آوریل گذشته به دلیل نقص نرم‌افزاری به سطح ماه برخورد کرد.

غفاریان نگران نیست و آینده‌ای را تصور می‌کند که در آن کسب‌وکار کافی برای ساخت چندین راکتور هسته‌ای کوچک، ایستگاه‌های فضایی و شرکت‌هایی که محموله‌ها را به ماه می‌برند، وجود داشته باشد. غفاریان گفت: «رقابت سالم است و شما را خلاق‌تر و نوآورتر می‌کند.» سرمایه‌گذاران او موافق هستند. شرر گفت: «ما می‌خواهیم رقبا را تشویق کنیم زیرا این یک بازار رو به رشد خواهد بود.»

بلندپروازانه‌ترین پروژه غفاریان، «موسسه لیمیتد اسپیس (Limitless Space Institute) است؛ یک موسسه غیرانتفاعی که غفاریان گفت زمانی که در خانه و در حال مدیتیشن و فکر کردن در مورد کیهان بوده، به آن دست یافته است. وی افزود: «آنچه من را به حرکت در می‌آورد، معنویت و اعتماد به خداست.» این مؤسسه مستقر در هیوستون که توسط نیروهای سابق ناسا اداره می‌شود، با مدارس و دانشگاه‌ها

همکاری می‌کند و به تامین مالی پژوهش‌ها در زمینه فناوری‌هایی می‌پردازد که روزی می‌توانند سفرهای میان‌ستاره‌ای را محقق سازند. از جمله این فناوری‌ها می‌توان فضاپیما مبتنی بر نیروی هم‌جوشی را نام برد که از لحاظ نظری امکان‌پذیر است اما دور از واقعیت به نظر می‌رسد و همچنین تارهای فضایی که هنوز کاملاً مفهومی هستند.

اگر این موارد روزی محقق شوند، غفاریان در آن زمان احتمالاً زنده نخواهد بود اما او یک آینده کوتاه‌مدت را تصور می‌کند که در آن انسان‌ها به طور تمام‌وقت در ایستگاه‌های فضایی و قمری ساکن هستند. گام بعدی در این چشم‌انداز، پرتاب ماموریت شرکت اینتوتیو ماشینز به ماه در ژانویه است. ماموریت سرنشین‌دار بعدی متعلق به شرکت آکسیوم اسپیس خواهد بود که برای اوایل سال آینده برنامه‌ریزی شده است. انتظار می‌رود اولین بخش از ایستگاه فضایی جدید در سال ۲۰۲۶ به ایستگاه فضایی بین‌المللی متصل شود و آکسیوم اسپیس تنها شرکتی خواهد بود که

می‌تواند مازول‌های خود را به آن متصل کند. کل ساختار ایستگاه فضایی جدید تا سال ۲۰۳۱ و زمانی که ایستگاه فضایی بین‌المللی بازنشسته شود، آماده و راه‌اندازی خواهد شد.

غفاریان گفت: وقتی از ۱۰، ۱۵ یا ۲۰ سال آینده صحبت می‌کنید، امید من این است که ما یک شهر فضایی داشته باشیم؛ جایی که مردم در واقع بتوانند به آن بروند و در آن زندگی کنند. شهر فضایی یک محیط بسیار خوب برای اکتشافات فضایی بیشتر انسان خواهد بود.

از نظر غفاریان، انگیزه او از ساخت ایستگاه فضایی و فرودگاه‌های قمری هرگز فقط ثروتمند شدن نبود؛ حتی اگر سرمایه‌گذاری در آنها به ثروتمند شدن او کمک کرده باشد. او با تأمل در مورد زمانی که اولین تجارت خود را فروخت، گفت: من نمی‌خواستم ثروتمندترین مرد گورستان باشم و در زندگی فقط به دنبال کسب درآمد بیشتر باشم، بلکه می‌خواستم زندگی‌ام بیشتر پیرامون ایجاد تغییر در جهان به سمت بهتر شدن باشد

میهنم آینه‌ای سرخ

مهدی اخوان ثالث

- ای فقط آوازه، دیگر هیچ -
خویش را بشکر، بین چونی؟
چیستی، آزار یا آزر؟
یا مهیب خویش خور، آذر؟
آی مار قهقهه، هم زشت، هم پستی
همچنان بی‌رحم و سیری ناپذیری دون
تا چه دینی تو در این آینه‌ی سرخم
که چنیش خرد بشکستی؟
از درون بینان
نیست در گیتی که اوصاف تو نشانس
هیچ کس.
من چرا زین بیشتر گویم؟
پس بس.
میهنم آینه‌ای سرخ است
(و مار قهقهه زان دور)
باشکافی چند...

میهنم آینه‌ای سرخ است
باشکافی چند بشکسته،
که نخواهد التیامی داشت
زانکه قابی گردشان را با بسی قلاب‌ها بسته
مثل دریاچه‌ی بزرگی، راه‌های رودها مسرود بر آن مانده؛ پوسته
می‌خورد از مایه تا گرد د کوی بی خشک
نم نمک، آهسته آهسته.
معبود لخته‌ی بس قتل عام آتشینش این
خوب گویم بدترینش این.
آی مار قهقهه، آینه‌ی دل خسته را بردار
چند و چون بشکسته را بردار
خویش را ختی در آن بشکر
دلبرای دلبر

ای درونک کشته مار و پروت کشته با آوازه عالم را

فوتبال در آفتاب و سایه

در فوتبال هم، تقریباً مثل هر چیز دیگر، چینی‌ها اولند. پنج‌هزار سال پیش تردست‌های چینی توپ‌هایی را روی پاهای خود به رقص درمی‌آوردند و این چندان پیش از آن بود که نخستین بازی‌ها را ترتیب دادند. تور در مرکز زمین بود و بازیکن‌ها می‌بایست بی‌آن‌که از دست‌هاشان استفاده کنند، توپ را از تماس با زمین بازدارند. چنان‌که می‌توان از برخی یادمان‌های نقش‌برجسته‌ای دیرزمانی پیش از میلاد مسیح دریافت، و نیز بعدتر از روی کنده‌کاری‌های سلسله‌ی مینگ که مردم را در حالی نشان می‌دهد که با توپ بازی می‌کنند که می‌توانسته توپی ساخت آدیداس باشد، این ورزش از سلسله‌ای به سلسله‌ای دیگر همچنان ادامه یافت. می‌دانیم که در روزگاران قدیم مصریان و ژاپنیان با لگدزدن به توپ تفریح می‌کردند. بر سطح مرمین قبری یونانی متعلق به پنج قرن پیش از میداد مسیح، مردی با زانو به توپ می‌زند. کمدی‌های آنتی‌فانی حاوی تعبیرهای «پاس بلند» آشکاری چون «پاس به»، «پاس کوتاه» و... است. می‌گویند «جلو

که امپراتور جولینو سزار پاهای سریعی داشت و نرو به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست گل بزند. در هر حال، شک نیست که در همان حال که مسیح روی صلیب در حال مردن بود، رومیان چیزی بازی می‌کردند که کم‌وبیش شبیه به فوتبال بود.

سپاهیان روی توپ را با پا تا جزایر بریتانیا جلو راندند. قرن‌ها بعد، در ۱۲۱۴، شاه ادوارد دوم مهر خود را بر حکمی سلطنتی زد که این بازی را به‌عنوان چیزی پست و عامیانه و نظر به «فتنه‌انگیز محکوم می‌کرد؛ این‌که بر اثر کشمکش بر سر توپ‌های بزرگ، سروصدای زیادی در شهر به راه می‌افتد ممکن است متضمن مفاسد عدیده باشد، خداوند آن را فوتبال، چنان‌که در «ممنوع می‌کند. همان‌موقع به همین نام خوانده می‌شد، یک عالم قربانی به‌جا می‌گذاشت. مسابقه‌ها را دار و

دسته‌ها برگزار می‌کردند و هیچ محدودیتی در مورد تعداد بازیکنان، مدت بازی یا هیچ‌چیز دیگر نبود. یک شهر کامل علیه یک شهر دیگر بازی می‌کردند و به ضرب مشت و لگد توپ را به طرف دروازه پیش می‌بردند؛ دروازه‌ای که در آن‌زمان آسیاب بادی‌ای قدیمی بود. با پیوستن دسته‌های متعدد بازی ادامه پیدا می‌کرد و چندین روز طول می‌کشید و به بهای جان‌های بسیار تمام می‌شد. شاهان مکرراً این رویدادهای خونین را قدغن می‌کردند: در ۱۲۵۹، ادوارد سوم فوتبال را در شمار بازی‌هایی قرار داد بودند؛ «احمقانه و کاملاً بی‌فایده» که و فرمان‌هایی در دست است که



هنری چهارم در ۱۹۱۰ و هنری پنجم در ۱۴۴۷ علیه این بازی حکم امضاء کرده‌اند. این موارد فقط مویید این نکته است که ممنوعیت اشتها را تیزتر می‌کند زیرا که هر قدر بیشتر ممنوعش می‌کردند بیشتر بازی می‌شد.

در ۱۵۹۲ در کمدی اشتباهات، شکسپیر به فوتبال رو می‌آورد تا شکوه و شکایت شخصی از اشخاص آیا من «نمایش‌نامه را جمع‌بندی کند: همان‌قدر با تو روراستم که تو بامنی/ آن‌چنان که مثل توپ فوتبال با لگد طردم کنی؟/ تو به این طریق با لگد می‌رانیم، و او تا بدین‌جا با لگد می‌راندم./ اگر در این خدمت دوام و «بیاورم باید که در چم جلدم کنی. چند سال بعد در شاه‌لیر، ارل کنت سکندری مرو، ای «به‌کنایه می‌گوید: «بازیکن فوتبال پست و فرومایه! در فلورانس، فوتبال را کالجیو

می‌نامیدند؛ چنان‌که هنوز هم در سراسر ایتالیا به همین نام می‌خوانند. لئوناردو داوینچی از طرفداران پرشور و حرارت و ماکیاولی عاشق بازی‌کردن بودند. این بازی با بیست‌وهفت مرد، که به سه خط تقسیم می‌شدند، سر می‌گرفت و بازیکن‌ها اجازه داشتند که از دست‌ها و پاهایشان برای ضربه‌زدن به توپ استفاده کنند و شکم‌های حریفانشان را سوراخ کنند. گروه‌ها گروه مردم مسابقات را همراهی می‌کردند؛ مسابقات در بزرگ‌ترین میدان‌ها و روی آب‌های یخ‌زده‌ی آرنو برگزار می‌شد. در فلورانس، در باغ‌های واتیکان، پاپ کلمنت هفتم، پاپ لئو نهم و پاپ اوربان هشتم معمولاً لباده‌ی کشیشی‌شان را بالا می‌زدند تا کالجیو بازی کنند.

در مکزیک و آمریکای مرکزی، توپلی لاستیکی را برای تکریم آفتاب در مراسمی مقدس پر کردند که تاریخ اجرایش به ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد برمی‌گردد. اما نمی‌دانیم که فوتبال از چه زمانی در بسیاری از قسمت‌های قاره‌ی

آمریکا شروع شده است. سرخپوستان آمازون بولیوی می‌گویند که از دوران‌های بسیار کهن، به یک توپ لاستیکی گنده میان دو دیرک دروازه لگ می‌زده‌اند. در قرن هجدهم، کشیشی اسپانیایی از هیات مبلغان مذهبی یسوعی پارناک علیا یکی از رسوم کهن گورانیس را چنین وصف می‌کند: «ما با» می‌کند: دست‌هاشان پرت نمی‌کنند بلکه آن را با بخش زیرین پاهای لختشان به پیش در میان سرخپوستان «می‌رانند. مکزیک و آمریکای مرکزی توپ به‌طورکلی با کفل یا ساعد ضربه می‌خورد، گو که نقاشی‌هایی که در تئوتیهواسان و چی‌چن ایتزا قرار دارند نشان می‌دهند که توپ با پا و زانو لگد می‌خورده است.

فوتبال در آفتاب و سایه | ادواردو گالانو | ترجمه: اکبر معصومیگی

متاهل از تهران بیاد دایرکت...!

نویسنده: سهیلابانو



فردی میخواست خودکشی کنه، مشاور مذهبی دیدش بهش گفت: چرا میخوای خودتو بکشی؟ فرد گفت: مشکل خانوادگی دارم!!!

مشاور مذهبی: مشکلی نیست که حل نشه، بگو مشکلت چیه؟ فرد: با یک زن بیوه ازدواج کردم که یه دختر داشت. پدرم تا دخترش را دید با اون ازدواج کرد! پدرم شوهر دخترم شد و من پدر زنش! بعد از مدتی زنم بچه دار شد که پدرم پدربزرگش شد و همانطور که فرزندم برادر زن پدرم است او خاله ام شد و فرزندم دایم!! و زمانیکه زن پدرم بچه دار شد فرزندش برادرم شد و در آن واحد نوه ام، چون نوه زنم میشد و زنم چون مادر بزرگ برادرم میشد مادر بزرگ منم هست. با این حساب من همسر مادر بزرگم هستم و پدر بزرگ برادرم از پدرم و پدر بزرگ خودم و نوه خود!!! مشاور مذهبی گفت: توکل به خدا کن و خودکشی کن. خدا خودت و پدرت رو نابود کنه و لعنت بر کسی که دوباره ازت سؤال کنه!!!

عاشق این بودند که حتی لحظه ای کوتاه خود را در جای بازیگران این سریال ها قرار دهند!

گام اول تغییرِ ذائقه ی مخاطب بود، حالا باید گام بعدی برداشته میشد! شبکه های اجتماعی و ارتباطی وارد میدان شدند! (هدف این نوشته نادیده گرفتن جنبه های بسیار مثبت شبکه های اجتماعی و مجازی نمی باشد)

حالا وقت آن فرارسیده بود که تمام تنوع طلبی های خورنده شده به مخاطب در عرصه عملی نمایانگر شود! به آن ها فرصت میداد تا بازیگران این شبکه ها باشند! اسامی و هویتی جدید اختیار کنند و تمامی خود درون را به نمایش بگذارند! سریال ها همچنان ساخته میشود، آدم ها همچنان نسل به نسل تحت تاثیر داستان هایی جعلی تغییر می کنند! اینستاگرام پا به عرصه گیتی میگذارد! تحولی شگرف در روابط

بشری رخ می دهد! پیچیدگی روابط به حدیست که خیانت و ابتذال افتخار می شود! همان هایی که روزی شخصیت های خیانتکار را مورد سرزنش قرار میدادند امروز با هویتی جعلی می نویسند

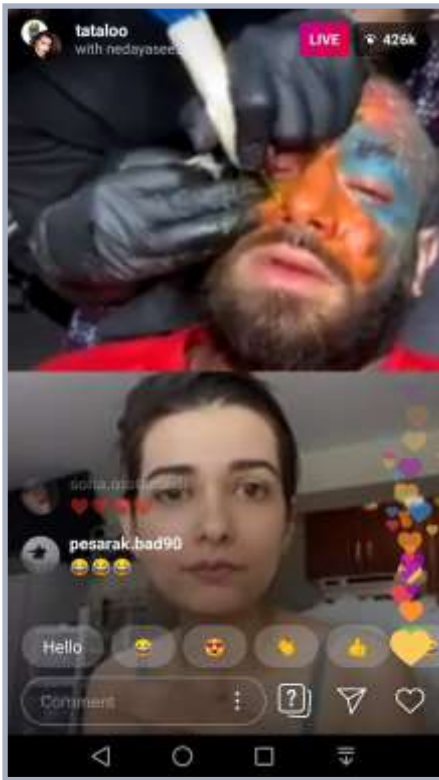
بودند! در ابتدا همه دنبال کنندگان این سریال، ویکتوریا را شماتت میکردند که چطور توانسته است با مردی کوچکتر از خود و آن در هم زمانی که هنوز متاهل است رابطه برقرار کند! اما زمان طولانی ای نگذشت که دیگر همگی به این شرایط عادت کردند و ویکتوریا تبدیل به زنی مورد پذیرش از سمت جامعه گشت!!! هدف ضربه زدن به اصلی ترین محور خانواده یعنی زن و مادر بود! خیانت مردان رخداد جدیدی به شمار نمیرفت اما زنان در خانواده نماذ وفاداری و اصلی ترین ستون در برپاداشتن بنیان خانواده به شمار میرفتند!!



حالا که دیگر بیننده به عادی بودن ابتذال و خیانت عادت کرده و معتاد شده است باید سریال های زیادی ساخته میشد تا هر هشت ساعت، ابتذال و فروپاشی خانواده را به نمایش بگذارند و تماشاگران همچنان که بر زبان، خیانت های آنان را زشت قلمداد می کردند، در دل، تمنای تنوع طلبی داشتند و در تصورات خود

اگر با خواندن مطلب بالا، قسمت انتهایی بصل النخاع تان تیر کشیده و جای خود را به قسمت ابتدایی بصل النخاع داده است، نگران نباشید این یک رخداد طبیعیست! روابط در اینستاگرام و سریال های معروف ضدخانواده دقیقا به همین پیچیدگیست!!

حوالی سال 2008 و یا شایدم 2007 بود که سریالی به نام ویکتوریا از فارسی 1 شروع به پخش شدن نمود! محتوای سریال برای زمان خودش طوفانی و تعجب برانگیز بود چرا که تک تک اعضای خانواده دارای روابط پنهانی و خارج از اخلاق بودند! دیگر تنها خبری از دوستی ها و روابط دخترها و پسرهای مجرد مطرح نبود، حالا دیگر متاهلان هم وارد بازی های کثیف اخلاقی و پروژه ی عادی سازی ابتذال شده



توپ در زمین ماست، دیگر نیازی به گام سوم نیست، حالا خودمان تولیدکننده ی محتوا شده ایم! **تتلو و ندایاسی** رکورد بیشترین بیننده در لایو اینستاگرام را میزنند و هزاران جوان و خانواده ی ایرانی تحت نابودی قرار می گیرند!



اخیراً روز می شود جدایی سلبریتی ها و شاخ های اینستاگرامی از هم و یا خیانت های روزافزون افراد که با افشاگری های بی وقفه سعی در توجیه رفتارهای ضدخانواده ی خود دارند! حالا دیگر خبر ازدواج مادر فوتبالیست معروف **نیمار** با دوست پسر 32 ساله اش در صدر خبرها قرار می گیرد و ما همچنان فریاد سر می دهیم که چطور **نیمار** سرش را در کوچه و محل بالا می آورد؟ غافل از آنکه بازیکنان بعدی این بازی، فرزندان و نسل های آینده ساز ما خواهند بود!!

:
امید: خانم متاهل از تهران بیاد دایرکت!
کامران: همسر منو راضی نمیکنه، کی حاضره با من باشه؟ تمامی مخارجشو تقبل می کنم!
مانلی: امشب خیلی تنهام، شوهرم شیفته، کی میاد با هم باشیم؟!!
رستم تنها: زنم خیلی سرده، بخدا نیت بدی ندارم یکی بیاد دایرکت!
سمیه: ی پسر تنها پیدا نمیشه بیاد دایرکت؟

و اما، همچنان کارشناسان بنیان خانواده و امور فرهنگی و تمام مخلفات در این کشور، راه علاج از فساد را ازدواج و تاهل و القصه

لایو های اینستاگرام یکی پس از دیگری ریخته خانواده را نشانه میگیرند! گوی سبقت را در پرده دری و هتاکی از هم می ربایند! حالا دیگر

فیلترینگ میدانند و دیگر هیچ.....!!!!

خروجی کارهای فرهنگی در ایران!!!



اختلاس سه میلیارد دلاری شرکت چای دبش

